

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲)

فروع ولایت

در دعای ندبه

حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف‌الله
 عنوان و نام پدیدآور : فروغ ولایت در دعای ندبه/ لطف‌الله صافی گلپایگانی
 مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری : ۱۹۱ص.
 فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت: ۲.
 شابک : ۱- ۸۴- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸- ۵۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت : کتاب‌نامه: ص ۱۷۵- ۱۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 موضوع : دعای ندبه، شرح
 موضوع : دعای ندبه - تقد و تفسیر
 شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲/ص ۲/ BP ۲۶۹/۷۰۴۲۲
 رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۰۷۴۵۴

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله

- نام کتاب: فروغ ولایت در دعای ندبه
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الاولی
- چاپ اول ناشر (هفتم کتاب): ربیع الاول ۱۴۳۵ / زمستان ۱۳۹۲
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۵۰۰۰ تومان
- شابک: ۱- ۸۴- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸- ۱
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)-

سوابق نشر این کتاب

۱. مدرسه‌الامام المهدی علیه‌السلام، ۱۳۶۰ ش.
۲. انتشارات حضرت معصومه علیها‌السلام، ۱۳۷۵ ش.
۳. انتشارات حضرت معصومه علیها‌السلام، ۱۳۸۰ ش (در مجموعه ۳ جلدی امامت و مهدویت).
۴. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ ش.
۵. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۰ ش.
۶. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه‌السلام، ۱۳۹۱ ش.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
دعای ندبه.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵
امام صادق <small>علیه السلام</small> و ندبه بر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۵
فرمایش سید بن طاووس.....	۱۹
پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود.....	۲۰
تذکر مهم.....	۲۷
پاسخ به چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه.....	۲۹
۱. اعتبار سند دعای ندبه.....	۳۱
اخبار «مَنْ بَلَغَ» و تسامح در ادله سنن.....	۴۰
۲. ارتباط امام <small>علیه السلام</small> با ذی طوی و رضوی.....	۴۲
اما پاسخ:.....	۴۳
ارتباط امام <small>علیه السلام</small> با ذی طوی و رضوی.....	۴۵
نکته قابل توجه.....	۵۰

۳. دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام ۵۱
- توضیح دیگر ۵۴
۴. دعای ندبه و معراج جسمانی ۵۵
- کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب ۵۷
۵. دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام ۶۱
۶. دعای ندبه و بدعت ۶۷
۷. دعای ندبه و آیه: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ۷۵
۸. قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَعَارِبَكَ» ۸۰
- یک نکته راجع به قرآن ۸۳
۹. دعای ندبه و علم پیغمبر و امام ۸۵
- آیات دسته اول ۹۱
- آیات دسته دوم ۱۰۱
- تحقیق درباره یک حدیث ۱۰۸
- پرسش از حکمت: ۱۱۲
۱۰. دعای ندبه و آیه مودت ۱۱۶
۱. مکان نزول آیه مودت ۱۱۹
۲. تفسیر آیه مودت ۱۲۳
- تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره آیه مودت ۱۲۵
۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر ۱۲۶

۴. روایات اهل سنت در تفسیر آیه مودت ۱۲۹
۱۱. دعای ندبه و عقل ۱۴۲
۱۲. بررسی جمله: «يَا اِبْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» ۱۵۱
۱۳. دعای ندبه، و کفر و شرک ۱۵۴
۱۴. دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی ۱۶۷
- کتابنامه ۱۷۵
- آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف در یک نگاه ۱۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

«اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَيْدُكَ التَّائِقُونَ إِلَيَّ وَلَيْكَ الْمُدْكِرُ
بِكَ وَبِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا
قَوَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ
مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا»؛^۱

«بارالها! ما بندگان ناتوان تویم که به ولیّ تو که
(دیدار و یادش) تو را و پیغمبرت را به یاد آرد،
پناهنده و مشتاقیم، تو او را برای ما پناهگاه و تکیه
گاه آفریدی و وی را برای بقای ما ملجأ و نگهدار،
و برای مؤمنین از ما، پیشوای مفترض الطاعه قرار
دادی، پس از ما به حضرت او درود و سلامی
فرست و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین
وسیله افزون فرمای.»

«قسمتی از دعای ندبه»

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۲.

پیشگفتار

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾^۱

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...».

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجّه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادی آشکارتر می‌شود و انسان بی‌اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریم کارساز روی می‌آورد و از او یاری و مدد می‌طلبد.

دعا بهترین غذای روح و نشاط‌بخش روان است، و هیچ وسیله‌ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی‌ها را می‌برد و فشار مصائب و آلام را سبک می‌سازد.

انوار دعا، ضمائر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می‌نماید. چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟!

دعاکننده ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویت هر ممکن است، درک می‌کند، و به قدرت و توانایی و بی‌نیازی مطلق خدای جهان پناه می‌برد، و با منبع واقعی تمام قدرت‌ها و بی‌نیازی‌ها و کمالات، ارتباط برقرار می‌کند و ضعف و فقر و حاجت خود را با آن جبران می‌نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام برمی‌دارد. اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می‌تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختی‌ها و شداید، چه پناه‌گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقی فکری و معالجه بیماری‌های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان یک امر فطری است و شعور هرکس به آن مسلم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی‌نیاز نساخته؛ بلکه دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در

اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجّه به مظاهر دعا روبه افزایش است. در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت‌های صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله‌ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد. مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیرمسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه‌پرستی^۱ کمک می‌کرد، و تبهکاری‌ها را زیاد و اعمال غیرانسانی و وحشیانه را ترویج می‌نمود.

۱. اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه‌های بی‌اصل و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده‌اند، اشتباه می‌نمایند. آنها با همه ادعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعاً عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلات و روزنامه‌ها می‌خوانیم، معلوم می‌سازد که این صاحب‌اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حدّ گرفتار خرافات و روش‌های ناپسند هستند که اگر یک‌صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب‌ماندگی را بر سرش می‌کوبند. هم‌اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فال‌گیرها دارند که متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی جرایم ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق یک خبر رسمی (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۴۶۰) در یک سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فال‌گیرها پرداخته است. در سایر رشته‌ها نیز زندگی این جوامع، پُر است از تضاد و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه (اطلاعات، شماره ۱۳۸۲۳، ص ۶) مقاله «در قلب آمریکای متمدن» را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطلع شوید.

وقتی آفتاب جهان تاب اسلام در جهان تابید، و پرده‌های خرافات را درید، چنانچه می‌دانیم انقلاب عظیم آن، همه شئون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فرا گرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی‌ها را برطرف کرد.

دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیرمستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه‌های آزادی‌بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت ﷺ برنامه‌های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالی اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند.

یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسائل توحید و الهیات و نبوت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت ﷺ رسیده، مطرح شده و به‌طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت ﷺ، یکی از مدارس عالی‌ای است که در رشد فکری و ترقی روحی و اجتماعی مسلمانان - اگر از آن استفاده شود - اثر عظیم دارد و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی‌شود؛ مدرسه‌ای است

که درب آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس‌های آن، شخص را علی‌الدوام از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود می‌دهد. ما در اینجا نمی‌خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام؛ مانند **صحیفه سجادیه** و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم و نمونه‌هایی از جمله‌های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر موضوع بیاوریم،^۱ تا معلوم شود دین ما در هر ناحیه تا چه حد غنی است و چه سرمایه‌های باارزش و وسایل سعادت و نیک‌بختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می‌خواستیم متوجه باشیم که هدایت‌های اسلام به حد کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به‌طور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره‌ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی عدالت اسلام

۱. در کتاب **عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان** اثر نگارنده به‌طور اختصار پیرامون دعا و برنامه‌های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

و ارادتمندان درگاه ولایتمدار حضرت بقیةالله، ناموس الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب الزمان علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله اختیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به‌عنوان قرائت آن تشکیل می‌دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد این دعا خواسته‌اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به‌طور مختصر پاسخ پرسش‌های ایشان و دیگران را به عرض می‌رسانم.

امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران علیه السلام واقع شود.

مقدمه

امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور و ذکر فضایل و مناقب و اقدامات و برنامه‌های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار و روی کار بودن حکومت‌های باطل و مستبد و روش‌های بیدادگرانه، یک سنت حسنه‌ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حق و تأسیس حکومت جهانی اسلام و آزادی و نجات تمام انسان‌ها، این شعار برقرار و روشنگر خواسته‌های ارزنده و بارج و هدف مترقی و نجات‌بخش اسلام است.

و درضمن، یک نوع انکار مُنکر و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن

احساسات انسانی پیروان مکتب مبارزه قرآن و تشییع است که:

«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَهُوَ

مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»؛^۱

«هرکس انکار منکر را ترک کند (نهی از منکر

ننماید) به دل و دست و زبان، پس او مرده‌ای

است میان زندگان».

شیعیان این ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان - برحسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر - وظیفه هر مسلمان است، آموخته‌اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام برحسب روایات، کراراً ضمن آنکه از اوضاع آخرالزمان و فتنه‌هایی که ظاهر می‌شود و فشارهایی که بر اهل حق وارد می‌گردد، خبر می‌دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می‌فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمتهما هریک به سند خود، حدیث مفصلی را از «سدیر صیرفی»^۲ روایت کرده‌اند^۳ که در آن، گریه و ندبه امام جعفر صادق علیه‌السلام بر غیبت صاحب‌الزمان علیه‌السلام بیان شده است. ما برای

۱. طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۱۰۵؛ ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی‌اللتالی، ج ۳، ص ۱۸۸؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۲. سدیر صیرفی از اصحاب امام‌باقر و امام‌صادق علیهم‌السلام است که «کشی» در رجال خود، حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد. کشی، رجال، ص ۵۹۲ - ۵۹۴.

۳. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۳؛ طوسی، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

رعایت اختصار، جمله‌ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد، در اینجا نقل می‌نماییم.

سُدیر صیرفی می‌گوید: من و مُفَضَّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق‌دار و بی‌گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگرسوخته گریه می‌کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشم‌هایش را پر کرده بود و می‌فرمود:

«سَيِّدِي! غَيْبُكَ نَفْتُ رُقَادِي، وَصَيِّقَتُ عَلَيَّ
 مِهَادِي، وَابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي. سَيِّدِي!
 غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ، وَفَقَدْتُ
 الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا
 أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَقُّأً مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِيْنٍ يَفْتُرُ مِنْ
 صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلَ
 بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا وَبَوَاقِي أَشَدِّهَا
 وَأَنْكَرِهَا، وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَنَوَازِلِ
 مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ»؛^۱

«ای آقای من! غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته
 و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۷؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۷ - ۱۷۳.

دلَم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتَم را
 به مصیبت‌های دردناک ابدی پیوسته، و از دست
 دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی
 می‌سازد. پس احساس نمی‌کنم به اشکی که در
 چشمم خشک می‌گردد و ناله‌ای که در سینه‌ام
 آرام می‌گیرد، مگر آنکه مصائب بزرگ‌تر و دل
 خراش‌تر و پیشامدهای سخت‌تر و ناشناخته‌تر در
 برابر دیده‌ام مجسم می‌شود».

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل‌های ما از غم و اندوه این
 پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتفاق
 ناگوار کوبنده‌ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او
 مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگان را نگریند ای پسر خیرالوری! از چه
 پیشامدی این‌گونه گریانی و از دیده اشک می‌باری؟ چه حالی روی
 داده که این‌گونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتی‌اش از آن افزون شد،
 و فرمود: «وای بر شما، بامداد امروز در کتاب «جفر» نگاه کردم و آن
 کتابی است که علم مرگ‌ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت
 واقع می‌شود، در آن مندرج است و خدای، مُحَمَّدٌ ﷺ و امامان بعد از
 او را به آن اختصاص داده است و تأمل کردم در موضوع ولادت غایب

ما و غیبت و طول عمر او^۱ و گرفتاری‌های مؤمنان در آن زمان، و شک‌هایی که از جهت طول غیبت در دل‌هایشان پیدا می‌شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است).^۲

فرمایش سید بن طاووس

سید اجل، اورع، ازهد، صاحب کرامات، سید رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (م. ۶۶۴ ق.) در کتاب مستطاب *اقبال الاعمال*، پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده که ترجمه‌اش بدین مضمون است:

«از وظایف شیعه امامیه؛ بلکه از وظایف امت محمدی این است که در این اوقات و این فرصت‌ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام تا خدا ببیند که بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران

۱. در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده *منتخب‌الاثار*، فصل دوم باب ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰، ص ۲۵۱ - ۲۸۳؛ *نوید امن و امان*، بخش دوم، ص ۱۲۹ - ۱۸۰، بخش سوم، ص ۱۸۱ - ۲۴۸.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۷؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۷ - ۱۷۳.

بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أُرِدُّ طَرِيْقِي فِي الدِّيَارِ فَلَا أَرَى وَجْوهَ أَحِبَّائِي الَّذِينَ أُرِيدُ
زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام علیه السلام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناک می شوند، درحالی که بهره و انتفاع از پدر و برادر و فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و امام حضرت عیسی علیه السلام در نماز و ولی امور و برطرف کننده انواع گرفتاری ها و بلیات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد.^۲

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود^۳

۱. می گردانم نگاهم را در خانه ها و دودمان ها، پس نمی بینم صورت دوستانی را که می خواهم.
۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۳ - ۴۲.
۳. نکته ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است، این است که: یکی از بیماری های خطرناک و مسری، بیماری تردید و شک پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایشی به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه ها، شک ها و مغلطه کاری ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می پذیرند و به عکس در مسائل عصر و مباحث علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچه به دروغ، تجدد و ترقی و محصول دنیای مادی و ماشینی

و اجتماعات غربی و شکستن سدهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده و حتی خرافات را به جای حقایق می‌پذیرند، رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه برمی‌گزینند و با افتخار و بی‌چون‌وچرا از آنها تقلید می‌کنند. در سنت‌های دینی و دستورات اسلامی تا می‌توانند خرده‌گیری‌های ناهنجار و بی‌معنا می‌نمایند و از فلسفه و فایده آنها می‌پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و وسیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بدون اینکه فایده‌ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می‌کنند.

در احادیثی که در کتاب‌های معتبر روایت شده و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده‌اند شبهه می‌کنند و نمی‌پذیرند درحالی‌که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه‌پردازی را با وجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می‌کنند. بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره‌ای هم پیدا شده‌اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می‌خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد و اهل تحقیق و منطقی معرفی نمایند.

این روش در سطح‌های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می‌شود. از مسائل اصول دین و الهیات و محرمات و مستحبات و مکروهات سخنی می‌گویند و به‌طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می‌نمایند.

ما آنچه دیده‌ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم و عامی و بی‌سوادند و یا اینکه می‌خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باورکردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند.

اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتب‌های گوناگون نیز استفاده کرده و کسانی را که غربزده و عاشق الفاظ فرنگی‌مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می‌اندازند؛ چون اگر ساده و بی‌پیرایه سخن بگویند، مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می‌شوند و کالای آنها را نمی‌خرند. پس افکارشان را در لابلای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می‌گویند تا افراد غیروارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته‌شده تازه است.

به‌هرحال، درعین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی‌جویی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی‌کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می‌دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می‌کنیم که آقایان! اشتباه‌کاری و تدلیس و اظهار شک و تردید، شبهه‌سازی و مسخره‌کردن حقایق و سست‌کردن عقاید عامه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت‌آمیز و حمله به این و آن، دشنام‌دادن و مردم را به‌هم بدگمان کردن و سرگردان‌نمودن و اندیشه‌های سوء را رشد‌دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه‌کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوارداشتن، و متحد‌کردن و از شبهه و شک خارج‌گردانیدن و به‌سوی یک مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده‌اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند.

آنان که نقش مخرب را بازی کرده و خواستند این کاخ باعظمت و این یگانه پناه‌گاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی‌مأخذی و بی‌مقصدی و لامسلكی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این‌همه

پرسش‌هایی که پیرامون این دعا می‌شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱ - اعتبار دعا از جهت سند

۲ - جمله:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيُّ
أَرْضٍ تُقْلِكُ أَوْ تَرَى؟! أَمْ بَرَضَوَى أَوْ غَيْرَهَا أَمْ
ذِي طَوَى؟»؛

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری،

آیا در کوه رضوایی یا غیر آن یا در سرزمین

ذی طوی هستی؟».

زخم‌هایی که بیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه‌پرستی برداشته، مرهمی گذاردند.

اگر در بیان این نکته بیش از حد این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت‌جویی و تلاش برای بالابردن سطح معرفت و بصیرت و روشن‌شدن اذهان و تحصیل یقین کامل‌تر و همچنین مجاهده برای جستن حق، یک مطلب است و شبهه‌سازی و مسخره‌کردن حقایق و اتکا به غرور و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می‌کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید آنها را باهم اشتباه کرد و شبهه‌سازی را حقیقت‌جویی شمرد.

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست
ای بسا ابلیس آدم‌وار زشت که برد انسان به دوزخ نه بهشت

چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در «ذی طوی» و کوه «رضوی» می گیرند، و حال آنکه به عقیده فرقه کیسانیه، «رضوی» جایگاه و محل اختفا و غیبت محمد حنفیه است و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی و از آنجا ظهور خواهد کرد؛ و حال آنکه امام زمان علیه السلام؛ نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد و اساساً غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند؛ بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می شوند و این ما هستیم که آن ولی خدا را نمی شناسیم و تشخیص نمی دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می بری؟ ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود از دیدگاه شیعه امامیه سازگار نیست؟

۳- از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام به تصریح و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می شود.

۴- جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ»؛

«و روح او را به آسمانت عروج دادی».

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا ﷺ دارند، مخالفت دارد. ۵ - چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه باینکه هنوز امام زمان عجل الله فرجه به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده‌اند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى...»؛

«کاش می‌دانستم در کجا سکونت داری...».

۶ - دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی عجل الله فرجه پیدا شده و به ایشان نسبت داده شده و بدعت است؟

۷ - این جمله دعا:

«وَسَأَلْكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ

وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

۸ - جمله:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ».

«و شرق و غرب عالم را تحت سلطه‌اش قرار دادی».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹ - این جمله:

«وَأَوْدَعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ
خَلْقِكَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینش را به
وی ودیعه دادی»؛

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰ - این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ...»؛

«سپس اجر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در کتاب خویش
مودت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱ - پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان
می خوانند. آیا امام عَلَيْهِ السَّلَام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در
هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر! پس اگر در همه جا حاضر
نیست، چرا در دعا می خوانیم:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ التُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ!»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده

نجیبان گرامی».

پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲ - یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسِّ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ
وَالْعَادِيَاتِ!»؛

«ای فرزند یاسین و ذاریات، ای فرزند طور و
عادیات».

۱۳ - خواندن غیرخدا شرک است و چون در این دعا، امام خوانده

می‌شود؛ پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴ - خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود
و تخدیر افکار و افتناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش
ناراحتی‌ها و نارضایتی‌ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می‌شود
و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای
برقراری نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می‌دارد؟

شاید پرسش‌هایی که پیرامون این دعای شریف می‌شود، بیش از این چهارده
سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هریک جداگانه پاسخ می‌دهیم.

تذکر مهم

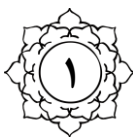
معتبردانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست،
و معتبرنشناختن آن، به صحّت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر
است، خللی وارد نمی‌آورد.

این موضوع یک مسئله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی‌دارم این‌هم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود. بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارابودن یک سلیقه و روش‌های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیت و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا ﷺ دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت ﷺ است.

عَصَمَنَا اللَّهُ وَجَمِيعِ إِخْوَانِنَا مِنَ الزَّلَّاتِ وَهَدَانَا إِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ.



پاسخ به چهارده پرسش
پیرامون دعای ندبه



اعتبار سند دعای ندبه

در باب حجّیت خبر واحد - در علم اصول - اطمینان به صدور، میزان اعتبار، شناخته شده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبار تاریخی و نقل‌هایی که بسا از نظر محدث مورد اعتماد نیست، اعتماد می‌کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه‌ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می‌نمایند؛ ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدف‌ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پا را فراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسیدگی بیشتری می‌کنند و در رجال سند احادیث و عدالت و ثقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می‌نمایند و تا اطمینان پیدا نکنند، به حدیث عمل نمی‌نمایند و اصولی که در این موضوع مراعات می‌شود، حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع‌جویی و حقیقت‌پژوهی است.

این فحص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می‌شود و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید^۱ و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقت، نیاز پیدا نمی‌شود.

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع‌پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن بر حسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می‌شود و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز بر حسب اخبار «مَنْ بَلَغَ» رجاء هم که بخوانند، به آن نایل می‌شوند.

قوت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می‌افزاید و سخن شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده مانوس هستند، آن را می‌شناسند. چنانچه از جمله بندی‌های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می‌فهمند که از اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

۱. در قسمت‌هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می‌شود؛ ولی در قسمت‌هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

پس از این مقدمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می‌گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع‌ذلک اطمینان بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعا‌های مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

۱ - این دعا را سید جلیل، صاحب مناقب و مفاخر «سید رضی‌الدین علی بن طاووس رحمته» که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف و بااطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب *اقبال الاعمال*^۱ و در کتاب *مصباح الزائر* فصل هفتم^۲، و شیخ جلیل «محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری» از اعلام قرن ششم در کتاب *المزار*^۳ معروف به مزار محمد بن مشهدی که علامه مجلسی آن را *المزار الکبیر* نامیده^۴ (دعای صدوهفتم)، نقل کرده‌اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از تألیفات «قطب راوندی» است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هریک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت‌های بزرگ و متبحر و حدیث‌شناس، این دعا را معتبر شناخته‌اند.

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۴ - ۵۱۳.

۲. ابن طاووس، مصباح‌الزائر، ص ۴۴۶ - ۴۵۳.

۳. مشهدی، المزار، ص ۵۷۳ - ۵۸۴.

۴. مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۱، ص ۱۸.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سید بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

ذَكَرَ: بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
 بْنِ أَبِي قُرَّةٍ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ
 بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزَوِيِّ دُعَاءَ النُّدْبَةِ وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ
 لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -
 وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ^۱.

جواب این است که:

اولاً: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب‌هایی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً: فردی چون سید بن طاووس، از مجهول الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی‌کند.

ثالثاً: هرکس اهل فن باشد، ملتفت می‌شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمد بن مهدی» صاحب المزار الکبیر است و عبارت او در المزار الکبیر که دعای صدو هفتم آن است، این است که:

«الدُّعَاءُ لِلنُّدْبَةِ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةٍ: نَقَلْتُ
 مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

سُفْيَانِ الْبَزْزَفَرِيِّ رضي الله عنه هَذَا الدُّعَاءَ، وَذَكَرَ فِيهِ: أَنَّهُ
لِصَاحِبِ الرِّمَّانِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَجَّلَ اللهُ
تَعَالَى فَرْجَهُ وَفَرَجَنَا بِهِ - وَوُيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ
فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.^۱

این عبارت را با عبارت سیّد بن طاووس پیش هم بگذارید،
و خودتان داوری کنید.

۲ - پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمد بن علی
بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ
و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعایی که شیخ محمد بن مشهدی در
کتاب *المزار*، و سید بن طاووس در *مصباح الزائر و اقبال الاعمال*، از
آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده‌اند، و همچنین از مآخذ کتاب
مزار قدیم می‌باشد، این دعا را روایت کرده است - و چنانچه گفته
شد - ایشان نیز از رجال شیعه می‌باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور،
کتاب دیگری به نام *التنهجد*^۲ دارد، و در کتبی مثل *رجال نجاشی*^۳
و علامه^۴ توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۳.

۲. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۵۰۳؛ ج ۸، ص ۱۸۴.

۳. نجاشی، رجال، ص ۳۹۸.

۴. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۷۰.

را معتبر شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سید بن طاووس و شیخ محمد بن مهدی^۱ نیز آن را به خصوص مستحب می دانسته اند.

۳ - شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری آدر کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید^۲ است^۳ که برحسب اسانید روایات کتاب *امالی* شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است،^۴ و محدث نوری، در *خاتمة مستدرک الوسائل*، او را چهل و چهارمین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است^۵، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته اند.

۱. محدث قمی، هدیه الزائرین، ص ۶۴۰.

۲. بزوفر بفتح تین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۲؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۸۱.

۳. محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۸۱؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۸، ص ۱۸۴.

۴. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۸، ص ۱۹۳ - ۱۹۵.

۵. محدث نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۴، ۴۳۸.

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده^۱ و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمد بن مهدی و سید بن طاووس در حق او «رضی الله عنه» فرموده‌اند.

اگر کسی بگوید: محمد بن حسین بزوفری در عصر ائمه علیهم السلام نبوده تا از امام علیه السلام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می‌دهیم: مگر کسی گفته است: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام علیه السلام روایت کرده است؟ مگر لازم است هرکس روایتی را از امام علیه السلام روایت می‌کند، معاصر با ائمه علیهم السلام باشد؟ مگر نمی‌شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلمی را با حذف سند به‌طور ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب‌ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می‌آوردند، عین متن را ذکر می‌کردند.

۱. مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی قدس سره که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی‌نظیر بود، می‌فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنهاست که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کنیرالروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحتاً سند آن را نقل نکرده‌اند، و یا اینکه آن قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی‌نیاز می‌شمرده است.

بنابراین می‌توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم‌السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست به دست رسیده و آخلاف از اسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاها بی‌مأخذ و پیروی از روش‌های بی‌مدرک به شدت ممانعت می‌فرمودند، خوانده می‌شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴ — علامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق‌العاده‌ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب‌هایی مثل *بحارالانوار* و *تحفة الزائر*^۱ - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است^۲ - نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را

۱. مجلسی، تحفة الزائر، ص ۵۴۷ - ۵۴۸.

۲. مجلسی، تحفة الزائر، ص ۴.

که منتهی به امام جعفر صادق علیه السلام می‌شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب *زادالمعاد* این است:

«و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر».^۱

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه صدرالدین محمد طباطبائی یزدی (م. ۱۱۵۴ ق.) نیز در ابتدای شرحی که بر دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

باتوجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملاحظه متن آن، مُحَرَز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادله عامه مسلّم و ثابت است و محل هیچ گونه اشکالی نمی‌باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَنْ بَلَّغَ» نیست.

اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن

بعضی گمان کرده‌اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب‌های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده‌اند، اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن است؛ لذا اشکال کرده‌اند که تسامح در ادله سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده‌اند.

جواب اشکال این است که:

اولاً: ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملاک حجیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می‌شود.

ثانیاً: به نفس اطلاق ادله عامه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثاً: در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «مَنْ بَلَّغَ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد - مسنداً یا مرسلأً - کفایت می‌کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی دلیل حاشیه می‌زنید و اطلاق آن را مقید می‌سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری رحمتهما الله هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله‌ای که در جواز تسامح در ادله سنن

مرقوم فرموده، تصریح کرده است^۱ و اولی به اعتبار، فتوای فقهایی است که در کتب فتوایی نیز متون روایات را ذکر می‌کرده‌اند. جایی که قُدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نصّ یا به زبان علمی «عند اعواز النصوص» عمل می‌کردند، در مورد مستحبات باوجود اخبار «مَنْ بَلَّغَ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.

۱. انصاری، التسامح فی ادلة السنن، ص ۲۹.



ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

برای بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذی طوی و رضوی، این دو مکان مقدّس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی: مجمع البحرین می گوید: ذو طوی - به فتح طاء و ضمّ؛ اما ضمّ مشهورتر است - موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکه که از آنجا خانه‌های مکه دیده می‌شود.^۱

قاموس المحيط گفته است: ذو طوی - مثلثة الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می‌شود - موضعی است نزدیک مکه.^۲

معجم البلدان از جوهری نقل کرده است: ذی طوی - به ضم طاء - موضعی است نزدیک مکه.^۳

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۹.

۲. فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵.

اخبار مکه^۱ می نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان آن حضرت به مکه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود می آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند. و نیز در **اخبار مکه**^۲ روایت شده است: ذوطوی بطن مکه؛ یعنی زمین آن است.

بنابراین، به هریک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رضوی: رضوی - به فتح راء - مانند سکری؛ کوهی است مقدس و مبارک که از کوه‌های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی «یثبع» قرار دارد و دارای دره‌ها و زمین‌ها و مسیل‌ها و آب‌ها و درخت‌ها می‌باشد و آن، ابتدای کوه‌های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.^۳

اما پاسخ:

اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حق

۱. ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۷ - ۱۰۸؛ ج ۴، ص ۸۰ - ۸۱.

و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنت به شیعه افترا بسته‌اند، پنهان نمی‌باشند و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا ظاهر می‌شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می‌کشند، یکی از افتراهای شاخ‌دار آشکار است.^۱

در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی‌باشد؛ نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنت هم به ایشان آن را نسبت نداده‌اند. بله! فقط در مورد محمد حنفیه نقل شده، که برخی از فرق کیسانیه^۲ که قرن‌هاست منقرض شده و از بین رفته‌اند، این عقیده را داشته‌اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معینی قرار

۱. در دو کتاب *نوید امن و امان*، ص ۲۰۴، ۲۰۶ و *منتخب‌الاثار*، ص ۳۷۱ - ۳۷۳، تألیف نگارنده، این موضوع به‌طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

۲. کیسانیه فرق متعددی بوده‌اند: فرقه‌ای می‌گفتند: محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه‌ای می‌گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبدالله ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده‌اند. رجوع شود به: نوبختی، فرق‌الشیعه، ص ۲۳ - ۳۶؛ اسفراینی، التبصیر، ص ۲۶ - ۳۰؛ یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ج ۳، ص ۵۱.

ندارند؛ بلکه به هر جا و هر مکان بخواهند تشریف می‌برند و وظایفی را که دارند انجام می‌دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی‌بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا»؛^۱

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از

اجتماع ما به دور نیستی».

به این معنا تصریح شده است، و از **نهج البلاغه**^۲ و اخبار و احادیث دیگر^۳ نیز استفاده می‌شود و در عبارت یکی از زیارات است:

«السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ

وَالْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ»؛^۴

«سلام بر آن امامی که از چشم‌ها پنهان و حاضر

در شهرها است».

ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شد، معلوم شد که امام علیه السلام در ذی طوی و در رضوی قرار ندارند و این جمله «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيُّ أَرْضٍ

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ (ج ۲، ص ۳۵) که ابتدای آن این است: «وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا».

۳. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۴. مشهدی، المزار، ص ۱۰۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳.

تُقَلِّدُ أَوْ تُرَى؟!^۱ هم پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی‌باشد و پرسش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعاست؛ بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست؛ زیرا برحسب احادیث، کسی بر قرارگاه آن حضرت مطلع نیست.^۲ و عبارات و استفهام‌هایی که در این دعاست، همین موضوع را تأیید می‌کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند و با عقیده کیسانیه، که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده‌اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله‌های این دعا، صریحاً عقیده کیسانیه را ابطال می‌کند و این استبعادی را که شده است، ردّ می‌نماید.

آقای من! شما ببینید این جمله‌ها با عقاید کیسانیه و یا محمد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمد حنفیه را رد می‌کند؟

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءَ الْحُسَيْنِ؟
صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ! أَيْنَ
السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ؟ أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟
أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ؟... أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۲؛ صافی گلپایگانی، منتخب‌الآثر، باب ۲۷، فصل ۲، ص ۲۵۷، ۲۶۲.

۲. الغیبه، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

الْمُصْطَفَىٰ وَابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَىٰ، وَابْنُ خَدِيجَةَ
الْغُرَاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى؟! يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي
وَنَفْسِي لَكَ الْوَفَاءُ وَالْحَمَى! يَا بَنَ السَّادَةِ
الْمُفَرِّقِينَ! يَا بَنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ...»^۱

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان حسین که هریک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند. کجاست راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟! کجاست فرزند پیامبر مصطفی و علی مرتضی؟ کجاست فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد...».

ده‌ها از این‌گونه جمله‌ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی‌عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمد حنفیه را رد می‌کند، در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: باینکه به‌طور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به‌صراحت، بطلان عقیده آنها را اعلام می‌کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان علیه السلام با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است؟

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۸ - ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۵۰۹.

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد. مثل مسجدالحرام و مسجد مدینه طیبه و مشهد غروی و حسینی و مسجد کوفه و سهله که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می‌برند؛ زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می‌شود، در غیبت صغری و کبری، کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می‌برند.^۱ نکته دیگر اینکه: این دو مکانی که در این دعا نام برده شده - علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزندان امان و حجت‌های الهی است - نکته‌ای ادبی است؛ زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثر از بی اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب‌تر و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرا یا مسجدالحرام یا مسجد پیغمبر ﷺ.

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفرکرده‌ای را یاد کنیم و از سوزش آتش هجران و فراق او بنالیم و از بی‌خبری از حال و جا و مکان

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳؛ رک: شبر، مصابیح الانوار،

و آسایشگاهش اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می‌گیریم، نمی‌گوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده‌ای یا در بستر خواب آرمیده‌ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته‌ای»؛ زیرا این مضمون‌ها ندبه را تسکین می‌دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از آبادی، ناراحت و تنها هستی؟»
بر حسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این گونه جمله‌ها در حال ندبه آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس با ادب، این نکات را درک می‌کند.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان‌های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمدوشد آن حضرت هستند. احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از *اخبار مکه* هم نقل شد،^۱ خود مکه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیبّه باشد.^۲

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی‌سازد و به

۱. ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. به قرینه مقابله.

خصوصاً با توجه به جمله‌هایی مثل «بِنَفْسِي أَنْتَ...» و کلمه «أَوْ غَيْرِهَا» و کلمه «أَمْ ذِي طُوى» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی‌گیریم و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمره با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

تکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لَيْتَ شِعْرِي...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علامه مجلسی در *بحارالانوار*^۱ علامه متبحر سید عبدالله شبّر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ أَمْ أَيُّ أَرْضٍ

تُقَلِّكُ أَوْ تَرَى؟! أِبْرَضَوَى أَنْتَ أَمْ ذِي طُوى؟»^۲

بنابراین، صحّت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می‌شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می‌شود.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۷.

۲. شبّر، مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۳۴۴.



دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام از قوت متن آن چیزی نمی‌کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی وارد نمی‌شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده‌ای در موضوع نبوت مطرح شده و سپس مسئله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادله این موضوع، و مجاهدات و فداکاری‌ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که اهل کینه و نفاق و جاه‌پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را - که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان‌ها می‌شد - تغییر دادند - و شد آنچه شد - و رهبر واقعی اسلام را خانه‌نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسئله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرض قرار می‌گیرد، مسئله زمامداری است که ترک تمسک به امام منصوب و تعیین‌شده از آغاز کار و روز اول، سنت سینه زمامداری ناهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه‌های نجات‌دهنده و آزادی‌بخش اسلام را به‌طور یکپارچه و در بست و جهانی تا ظهور حضرت بقیة الله صاحب الزمان عجل الله فرجه به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام‌های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه‌هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و احد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حقّ و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استثمارگر آنها را - که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه‌های الهی و مترقی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند - از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه‌کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلام را پایمال کرده و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفساد و دردسرها و نابسامانی‌ها ساختند.

سایر مفسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلك، در جمله‌هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصائبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله:

«لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، ... فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ،
وَسُيِّ مَنْ سُيِّ، وَأُفْصِيَ مَنْ أُفْصِيَ»؛^۱

«فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره هدایت‌کنندگان پی‌درپی اطاعت نشد... شخصیت‌هایی کشته شدند، عده‌ای اسیر گشتند و دسته‌ای از وطن آواره گردیدند».

و جمله‌های بعد، همه تذکر مصائب اهل بیت عليهم السلام و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین عليه السلام می‌دانند؛ مانند این جمله‌ها:

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟ ... أَيْنَ...» و بالجمله فقرات دعا در مورد مصائب و فضایل ائمه و خصوصیات و نشانه‌های حضرت ولی عصر عليه السلام همه متضمن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحّت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۸؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۸.

که موجب قوّت این دعا شده، همین متن محکم و پراز نکات اعتقادی و مهیج عواطف می‌باشد. و چنانچه علمای حدیث می‌فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به‌عکس، سبب ضعف می‌گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوّت می‌شود.

توضیح دیگر

این دعا برای ندبه است، و در چنین دعایی، شرح تمام مناقب ائمّه علیهم‌السلام موجب طولانی‌شدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقاید حقّه به‌طور تفصیل نیست؛ بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به‌واسطه انس و سابقه ذهنی می‌فهمد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچند بعضی جمله‌ها فشرده باشد، لذا مثلاً وقتی می‌گوید: «أَيُّنَ الْحَسَنُ أَيُّنَ الْحُسَيْنُ؟»، همه مصائب این دو امام علیهم‌السلام را به‌خاطر می‌آورد و در ذهنش مجسم می‌شود.



دعای ندبه و معراج جسمانی

چنان‌که گفته شد، پرسش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم ﷺ مخالفت دارد و به این جهت، متن دعا ضعیف و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علیّه می‌شود. پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فنّ علیّی التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» می‌باشد:

۱ - محدث نوری رحمته الله در *تحیة الزائر*^۱ فرموده است: در کتاب المزار محمد بن مشهدی^۲ و کتاب *مزار قدیم* - که تألیف هر دو مدّت‌ها قبل از تألیف *مصباح الزائر* بوده - عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ»، و در بعضی از نسخ *مصباح الزائر* که حقیر دیدم

۱. محدث نوری، *تحیة الزائر*، ص ۲۶۰.

۲. مشهدی، *المزار*، ص ۵۷۵.

نیز چنین بود، و لیکن در جمله‌ای از نسخ **مصباح**، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ» و نسخه **مصباح** مجلسی نیز از این نسخ بوده است.^۱ پس معلوم می‌شود در نسخ **مصباح** به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده‌اند، تحریفی شده است.

۲ - مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در **هدیه الزائرین** همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳ - در نسخه خطی قدیمی نفیسی از **المزار الکبیر** محمد بن مشهدی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، این جمله «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ» ضبط شده است.^۳

۴ - جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» نیز شاهد و مؤید این است که نسخه «وَعَرَجْتَ بِهِ» صحیح است؛ زیرا «أَوْطَأْتُ» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان‌که «وَسَخَّرْتُ لَهُ الْبُرَاقَ» نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵ - همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.

۲. محدث قمی، هدیه الزائرین، ص ۶۴۷، ۶۴۸.

۳. مشهدی، المزار، ص ۵۷۵.

۶- علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحّت نسخه «وَعَزَجَتْ بِرُوحِهِ»، می‌گوییم: این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کلّ بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ رَقَبَه در انسان. و شاید به همین معنا باشد: «رُوحِي لَكَ الْفِدَاءُ» و «جِسْمُكَ بِرُوحِي». در فارسی نیز استعمال در جان می‌شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می‌شود، مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم

صانع خدایی که این وجود آورد بیرون از عدم

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (م. ۱۳۱۶ ق.) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سید حیدر حلّی، و سید محمد سعید حبوبی رحمته الله بوده است، نقل می‌کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می‌فرماید: گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ یا ملابست به معنای جسم با روح استعمال می‌کنند، چنانچه عرب فعلاً می‌گویند: «شالَ رُوحَهُ» یا می‌گویند: «جَرَحَ رُوحَهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می‌گویند: جانش را پوشید

یا جاننش زخم شده و این علاقه‌ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَيَّ سَمَائِكَ» منزل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد اوست، چنانچه در جای خود مقرر شده است.^۱

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السَّلَامُ عَلَيَّكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی عبدالله علیه السلام می‌باشد، می‌فرماید: نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می‌آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدّس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا استعمال می‌شود، و چون اصحاب آن جناب، البتّه حیات جاودانی دارند که قدرمتیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله‌اند و خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ

أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

۱. تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۲. آل عمران، ۱۶۹.

پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «الْمُنِيحَةُ بِقَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفیده^(ره) در کتاب **الارشاد** می‌فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس^(علیه السلام) اگرچه دور است؛ ولی داخل در فنا و رحل سیدالشهداء^(علیه السلام) است.^۱ و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می‌شود.^۲

و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه‌های صحیح خطی «وَعَرَجَتْ بِهِ» است و اما نسخه «بِرُوحِهِ» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب **شفاء الصدور**، هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحّت دعا وارد نمی‌شود.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علامه متبحر سیّد صدرالدین محمّد حسنی طباطبائی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند.^۱

۱. حسنی طباطبائی، شرح دعای ندبه، ص ۱۱۶.



دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه علیهم السلام

یکی از پرسش‌ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام‌زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می‌گویند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ التَّوَى، أَمْ أَيُّ أَرْضٍ
تُقَلِّكَ أَوْ تُرَى؟! أَيْرِضْوَى أَنْتَ أَوْ ذِي طُوى؟...
بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنْهَا»^۱

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری،
آیا در کوه رضوایی یا غیر آن یا در سرزمین
ذی طوی هستی؟ جانم فدای تو آن امامی که از
چشم‌ها پنهانی اما از ما دور نیستی».

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده‌اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام‌زمان علیه السلام خودش برای خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن‌هم معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند....

جواب: اولاً: سبحان‌الله! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را می‌خوانده‌اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام‌زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده‌اند.

علامه مجلسی می‌فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: «مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند».^۱ از کجای فرمایش او، و همچنین از کجای سخنان سید بن طاووس و شیخ محمد بن مهدی و محمد بن علی بن ابی‌قره و بزوفری استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام آن را می‌خوانده‌اند یا امام‌زمان علیه السلام خودشان برای خود آن را خوانده‌اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی‌شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می‌کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه ربطی دارد به اینکه ائمه هدی علیهم السلام هم این دعا را می‌خوانده یا نمی‌خوانده‌اند؟

۱. مجلسی، زادالمعاد، ص ۳۰۳.

ثانیاً: مخاطب قراردادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می‌آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه برحسب قرآن مجید در سوره اعراف خداوند به بنی‌آدم در حالی که هنوز وجود پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است،^۱ یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات که عام است؛ مثل: یا «بنی آدم!» شامل همه معدومین و موجودین است.

ثالثاً: این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازاً این‌گونه خطابات بجا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از کسانی که در دوره غیبت زندگی می‌کنند و در آتش فراق و هجران ولی عصر علیه السلام می‌سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می‌بینند، فرض می‌کند و این خطابات را می‌نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی‌ها و امتحانات که جلو می‌آید، ندبه می‌کند، نه اینکه واقعاً بخواهد جای امام‌زمان علیه السلام را پیدا کند.

این‌گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می‌شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی‌العقول خطاب می‌کنند و احساسات خود را اظهار یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی‌ها و آلام روحی را تخفیف می‌دهند.

۱. اعراف، ۲۶ - ۲۷، ۳۱، ۳۵؛ رجوع شود به: طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۲؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۲؛

غرض این جمله‌ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست، اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام آن را تعلیم فرموده باشد. باوجوداینکه قبلاً گفتیم، در هیچ‌یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیه السلام آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدیر صیرفی که قبلاً نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از امام صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمد مدائنی که گفت: در مدینه به حضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست‌های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می‌کرد:

«أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ! أَيُّ جَامِعٍ كُلِّ فَوْتٍ! أَيُّ بَارِيٍّ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ! أَيُّ بَاعِثٍ! أَيُّ وَارِثٍ!
 أَيُّ سَيِّدِ السَّادَةِ! أَيُّ إِلَهَةِ الْإِلَهَةِ! أَيُّ جَبَّارِ
 الْجَبَابِرَةِ! أَيُّ مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! أَيُّ رَبِّ
 الْأَرْزَابِ! أَيُّ مَلِكِ الْمُلُوكِ! أَيُّ بَطَّاشٍ! أَيُّ
 ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ! أَيُّ فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ! أَيُّ

مُحْصِي عَدَدِ الْأَنْفَاسِ وَنَقْلِ الْأَقْدَامِ! أَيُّ مَنْ السَّرُّ
عِنْدَهُ عَلَانِيَةً! أَيُّ مُبْدِيٍّ! أَيُّ مُعِيدٍ! أَسْأَلُكَ
بِخَلْقِكَ عَلَيَّ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي
أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيَّ نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ
وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفَكَكَ رَقَبَتِي
مِنَ النَّارِ. وَأَنْجِزْ لَوْلِيِّكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ،
وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ، وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ، وَحُجَّتِكَ
عَلَيَّ خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعَدُّهُ. اللَّهُمَّ
أَيِّدُهُ بِتَصْرِيكِ وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ، وَقَوِّ أَصْحَابَكَ بِهِ
وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً،
وَعَجَلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ،
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای
آفریننده نفوس بعد از موت! ای برانگیزنده! ای ارث
برنده! ای آقای آقایان!... سؤال می کنم تو را به حق
تو بر برگزیدگان از خلق تو و به حقی که برای
ایشان بر خودت واجب کردی، که درود فرستی بر
محمد و اهل بیت او، و اینکه منت گذاری بر من در
این ساعت به آزادی ام از آتش و وفا کن از برای ولی
خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن توست

۱. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۲.

و امین تو در خلق تو و عین و دیده تو در بندگان
 تو بر خلق توست - بر او باد صلوات و برکات تو -
 که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصرت
 خودت و یاری کن بندهات را و نیرو بده به وسیله او
 اصحابت را و شکیبا گردان ایشان را و فتح کن برای
 ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلا یاری کننده
 ای را (یا یاری شده) و نزدیک ساز فرج او را
 و مسلط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان
 پیغمبرت. ای رحم کننده ترین رحم کنندگان».

عباد بن محمد (که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا
 کردی فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسَابِقِهِمْ (سَائِقِهِمْ)

وَالْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ»؛

«برای نور آل محمد و سابق ایشان و انتقام گیرنده
 به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید^۱
 و این روایت را که از آن استفاده می شود مراد از ولیّ مطلق در لسان
 ائمه علیهم السلام حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، جمعی از علما - مانند شیخ
 طوسی در *مصباح المتعجد* - روایت کرده اند.^۲

۱. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۲ - ۶۳.

۲. طوسی، مصباح المتعجد، ص ۶۰ - ۶۱؛ نیز رجوع شود به کتاب منتخب الاثر، تألیف
 نگارنده، باب سوم، از فصل دهم، ص ۵۰۱ - ۵۱۰.



دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعی، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم السلام درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد ولی دعای ندبه:

اولاً: چنان که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً: به واسطه آنکه متضمن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت علیهم السلام است، عموماً دعای حمد و ذکر فضایل و مناقب و مصائب شامل آن می‌شود.

ثالثاً: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده‌ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه‌های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می‌شود.

و اما ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛^۱ زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه‌ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه‌ای به نام «دارالقرائت» یا «دارالحفاظ» بنا کنیم، یا برای تعلیم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه»

۱. مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام این است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع بیت‌الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می‌کرد، با حسین علیه السلام به آنجا می‌رفت و تا شب در آنجا می‌گریست. هنگامی که شب می‌شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می‌آورد. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ محدث قمی، بیت‌الاحزان، ص ۱۶۵.

بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع‌آوری اعانه، محلی به نام خانه نیکوکاری بسازیم یا «دارالایتم» یا «پرورشگاه» یا «بیمارستان» یا «زایشگاه» - قربة الی الله تعالی - تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه‌های دین و اطاعت اوامر:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۱

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۲

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می‌خوانند به سوی

خیر، و امر می‌کنند به معروف و نهی می‌کنند از منکر».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۳

«به‌درستی که خدا به عدل و احسان فرمان

می‌دهد».

و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر ﷺ این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی‌شود.

۱. مائده، ۲.

۲. آل عمران، ۱۰۴.

۳. نحل، ۹۰.

بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم‌چشمی و رقابت و سوءاستفاده و جاه‌طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف‌ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد مابه‌الامتیاز مذهبی و اجرای برنامه‌های غیرمشترک و غیروارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

این دو جهت را نباید باهم اشتباه کرد، و باید متوجّه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاصّ و دسته‌ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله‌ای شده‌اند که از شرع نرسیده است و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع‌ذلک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکّر می‌دهم که حفظ مرکزیت مساجد - که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است - لازم است و همه باید باهم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه‌ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد

قرار دهند یا رواقی از رواق‌های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع‌المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب‌الامر، یا مدرسه‌المهدی و مکتبه‌المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب‌تر و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق‌تر است، به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط‌ها و مساجد و مناسبت‌ها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می‌شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ‌کس نمی‌گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل‌پسندی دارد که خودبه‌خود در ذهن شنونده وارد می‌شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی‌کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفתי. غرض این است که همان‌گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی‌کند و اگر او را براند و دور کند به‌جای دیگر روی نمی‌آورد و وفا و حق‌شناسی دارد و پاس احترام ولی‌نعمت خود را نگاه می‌دارد و از صاحبش و خانه‌اش دفاع می‌کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره‌های چرب دیگران برمی‌گزیند، من هم

بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی‌کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می‌کنم.

این تعبیر بسیار عرف‌پسند و شیرین و عاطفی و مهیج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می‌شمارند؛ مانند این اشعار:

کم نگرده از عطایت ای خدا	لقمه نانی به این سگ کن عطا
گر من بدم آن سگ تو شاید	شاهها چو تو را سگی بباید
بر شاخ گل هوات بسته	هستم سگگی ز حبس بسته
زنجیر وفا به حلقم اندر	از مدح تو با قلاده زر
بستم به طویله سگانت	خود را به قبول رایگانت
سنگم مزن و مرانم از پیش	افکن نظری بر این سگ خویش
نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است	من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده‌ام:

بسته سنبل گیسوی توام فخرم این بس که سگ کوی توام
 نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء‌الدین
 عاملی قدس سره برای کسی مثل شاه‌عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این
 لقب را برگزیده و در آغاز کتاب **جامع عباسی** چنین می‌فرماید:

«چون توجّه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس،
کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام، شاه عباس
الحسینی الموسوی ...»^۱.

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام» برای معرفی شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت‌انگیز و پر از مبالغه‌ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده، دلپذیرتر و ارزنده‌تر و جذاب‌تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ‌یک از عناوینی که در ابتدای کتاب‌ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد. هم‌اکنون از تاریخ وفات عضدالدوله دیلمی قریب یک‌هزار و بیست سال می‌گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب‌ها نوشته می‌شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده:

﴿وَكَلَّمُهُمْ بِاسِطٍ ذَرَأَعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾^۲

«و سگ آنها دست‌های خود را بر دهانه غار
گشوده بود».

۱. بهائی عاملی، جامع عباسی، ص ۲.

۲. کشف، ۱۸؛ آل محبوبه نجفی، ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ فقیهی،

شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ دایرةالمعارف تشیع، بقعه آل بویه، ج ۳، ص ۳۰۶.

مع ذلک، ما نمی‌گوییم: گویندگان همه این‌گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.



دعای ندبه و آیه:

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۱

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام می گوید:

«وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ

وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»^۲.

با قرآن مخالف است، یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علی و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام، چنان که در قرآن، آیه ۸۴ سوره شعراء گفته:

۱. شعراء، ۸۴.

۲. مشهدی، المزار، ص ۵۷۴؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۵.

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش گفتار باشند و دروغ به او نیندند و تهمت‌هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی علیهم‌السلام زدند به او نزنند و خدا او را اجابت کرده و تمام امت‌ها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم علیه‌السلام خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت‌شکن می‌دانند و این تناسبی با جمله «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم علیه‌السلام یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنا ندارد. بله مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعراء دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می‌کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می‌پروانند و هیچ‌گونه مخالفتی باهم ندارند.

در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعراء، از حضرت ابراهیم علیه‌السلام نقل می‌فرماید که این‌گونه از خدا مسئلت کرد:

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ*
وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾؛

دعای ندبه و آیه «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» / ۷۷

«پروردگارا به من علم و دانش ببخش و مرا به صالحان ملحق کن، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره مریم می فرماید:

﴿فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا* وَوَهَبْنَا لَهُمْ
مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبی گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علی قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمایید جمله ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی شود. شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می گیرید؟ برحسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم عليه السلام از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می گوئید مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیاست، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لَهُمْ» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می‌کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنا می‌نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی‌اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله‌ای را که حَقّاً دلیل اعتبار دعاست دلیل بی‌اعتباری آن قرار می‌دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان‌ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنا حمل کنید، و «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيّاً» را چنان‌که در آیه ﴿لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً﴾ به معنای علی نگفتید، در جمله دعا هم نگویند، مختارید. اما چرا قرآن را به یک نحو معنا می‌کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می‌گویید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می‌گویید: ﴿جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً﴾ که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می‌کنید؟ به‌علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم علیه السلام نباید مستجاب شود؟

دعای ندبه و آیه ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ / ۷۹

به هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ملاحظه کنید که امام علیه السلام می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام.^۱

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره «ثقلین» و «امان» و «سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا باهم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده و با قرآن مجید موافق است.

۱. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۵۲؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۸۴؛ حویزی،

تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.



قرآن مجید و جملہ:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده‌اند این است که جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»^۱ که می‌گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها، با آیه اوّل سوره اسراء مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ

الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾؛^۲

یعنی «منزه است خدایی که سیر داد بنده خود را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصى»، نه تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها و ثانیاً زمین، مشرق‌ها و مغرب‌ها دارد؛ اما برای خدا مشرق‌ها و مغرب‌ها نیست؛ زیرا خدا

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۵؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۵.

۲. اسراء، ۱.

همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق‌ها و مغرب‌ها قرار داده است.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می‌گوییم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریایی را دیده یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قاره را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت با اطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

ثانیاً: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم‌وبیش دیده‌اند و امتیازی برای رسول اکرم ﷺ نمی‌شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شمس و کهکشان‌ها و عوالمی است که پیغمبر ﷺ را خدا بر آنها سیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان‌طور که سیردادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان‌پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله از دعای ندبه «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» منافات ندارد؛ زیرا این جمله به ادامه جریان معراج بعد از مسجدالاقصی اشاره می‌کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می‌دهد. و اگر مراد از «مسجدالاقصی» در آسمان باشد^۱ که خدا پیغمبر ﷺ را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر ﷺ به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی‌شود.

و اما جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می‌داند معنای این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق‌ها و مغرب‌ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالک و صاحب و مربی و صانع و خالقش، مثل اینکه می‌گوییم: «سَمَاوُكَ وَأَرْضُكَ وَبِحْرُوكَ وَبِرُّوكَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خداست، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب اختیار و خالق آنهاست. مشارق و مغارب هم چون از آیات خداست، به خدا اضافه

۱. به کتب تفاسیر مراجعه شود.

قرآن مجید و جمله «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» / ۸۳

می‌شود؛ زیرا او جاعل و قراردهنده نظام مشارق و مغارب و پدیدآورنده همه است، و اگر کسی این معنا را که بر ذوق هیچ‌کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» هم، جمله‌ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ

الْمَشَارِقِ﴾^۱

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها».

و نیز آیه:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾^۲

«پس سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

و این دو آیه و آیه:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ

الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا﴾^۳

۱. صافات، ۵.

۲. معارج، ۴۰.

۳. اعراف، ۱۳۷.

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند،
مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا بااینکه در عصر نزول قرآن، کرویت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی کردند و از قاره جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه‌های شمسی خبر می دهد، و اعلام می دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه‌ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می شود.

درضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می دهد و نیز خبر می دهد که پروردگار، و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده‌اند^۱ که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

۱. صحیفه سجادیه دعای ۶ (ص ۴۶ - ۵۳)، «دعاؤه عند الصبح و المساء».



دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می‌گوید:

«وَأُودِعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَيَّ انْقِضَاءِ

خَلْقِكَ»؛^۱

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به

او سپردی».

درحالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یکجا قرآن

فرموده است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا

عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾؛^۲

-
۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.
 ۲. اعراف، ۱۸۷. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی و اعتبار معنای مفهومی مورد اختلاف است.

«از تو دربارهٔ زمان رستاخیز سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پرورگار من است».

و در آخر سوره لقمان می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تُمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛^۱

«همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خداست، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحم‌های آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می‌داند و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز خلاق عالم و آگاه است».

که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۸ *نهج البلاغه*، فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می‌داند، و نه وصی او^۲ و در سوره توبه فرموده است:

﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾؛^۳

۱. لقمان، ۳۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ (ج ۲، ص ۱۰ - ۱۱).

۳. توبه، ۱۰۱.

«از اهل مدینه گروهی سخت بر نفاق پای‌بندند
تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما آنها را می‌شناسیم».
و در سوره مطففین فرموده است:

﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِدُنَّ﴾^۱؛

«تو چه می‌دانی که سجین چیست؟».

﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيُنَّ﴾^۲؛

«و تو چه می‌دانی که علیون چیست؟».

و در سوره احقاف فرموده است:

﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا

يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۳؛

«بگو نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من
پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی شود».

و در سوره اسراء فرموده است:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴؛

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

۱. مطففین، ۸.

۲. مطففین، ۱۹.

۳. احقاف، ۹.

۴. اسراء، ۸۵.

و در تفسیر آیه ۲۴ سوره کهف وارد شده که از رسول خدا ﷺ سؤالی کردند و فرمود: جواب می‌دهم، ولی ان‌شاءالله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا ﷺ ندانست جواب گوید.^۱ پس اگر علم «ما کان وما یکون» داشت، جواب می‌داد، پس این جمله از دعای ندبه ضدقرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می‌توان نسبت به صدور آن دعوی تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام دارای علم «ما کان وما یکون» می‌باشند، قابل انکار نمی‌باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی‌گردد.

در کتاب **الکافی** و **الوافی** بابی است به این عنوان:

«بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَأَنَّهُ

لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ «باب اینکه

امامان علیهم‌السلام می‌دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه

پنهان نمی‌گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه، عنوان این باب را تأیید می‌کنند. و اگرچه مسئله علم پیغمبر و امام، از

مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب‌هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده^۱ توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده‌اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به طور مسلم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه علیهم السلام خبر داده‌اند، و بلکه برحسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده‌اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾^۲ باوجود این قرائن معلوم، این گونه ظهوری را که شما گمان می کنید ندارد.

۱. مانند کتاب *معارف السلطانی بمراتب الخلفاء الرحمانی*، عبدالحسین لاری؛ که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رحمته الله در قم موجود است، و کتاب *علم/لامام*، محمدحسین مظفر، که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده‌ای از علامه قاضی طباطبائی طبع شده است.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

باینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند:

﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾^۱؛

«آنچه که در رَحِمها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده‌اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنای اختصاص علم این امور به خدا- باینکه به قول ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^۲ -، در شرح خطبه ۱۲۶ که ایرادکننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

﴿سَتَفْتَحُ مَكَّةَ﴾؛

«به‌زودی مکه را فتح خواهی کرد».

۱. لقمان، ۴۳.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سُتْقَاتِلُ النَّاكِثِينَ»؛

«به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می باشد؟

جواب می دهیم: این آیات بر دو دسته هستند:

آیات دسته اول

آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خداست که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است مانند آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^۱ و پس از این تخصیص که به حکم «الْقُرْآنُ يُخَصِّصُ بَعْضُهُ بَعْضًا كَمَا يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» مسلم و معتبر است، می گوئیم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنج گانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنت هم آن را تأیید می کند، موافق باشد.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوییم از آیات متشابه است، تفسیر

صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته، موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است:^۱

وجه اول:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی‌شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هرکسی که به غیبی اطلاع دارد - حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب‌ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم - با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، اما علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت دیگر علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا واجب‌الوجود است و این وجه به

۱. بعضی از وجوهی که ذکر می‌شود، با بعضی دیگر متحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی‌حده نوشته شده، چنان‌که اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می‌شود.

طور کلی نسبت به تمام آیات - بدون آنکه نیازی باشد به تقیید اطلاق آنها به موارد پنج گانه - جاری است و مؤید این است آیه شریفه:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^۱

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید؛ مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است.»
و همچنین آیه:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۲

۱. جن، ۲۶ - ۲۷.

۲. آل عمران، ۱۷۹. محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه علیهم السلام، کسی بدون واسطه استعداد تعلم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سرّ غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش برمی گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند؛ وگرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن از بعضی غیبها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیبها اطلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت. و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات اوست، آگاه نمی سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ تقیید می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی‌گرداند ولیکن از پیغمبرانش هرکسی را که بخواهد برای اطلاع بر آن برمی‌گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنج‌گانه گفته می‌شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنج‌گانه حضوری غیرذاتی و نسبت به موارد پنج‌گانه حصولی و اشائی است.

وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنج‌گانه به‌طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیات باشد، اختصاص به خدا دارد، اما برای ولیّ و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می‌شود و به‌عبارت‌دیگر به‌طور نامحدود این علوم مختص به خداست و برای پیغمبر و امام به‌طور محدود حاصل می‌شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ
وَمَا تَزْدَادُو كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۱

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده‌ای برمی‌دارد
و آنچه را رحم‌ها می‌کاهد و آنچه را زیاد می‌سازد
می‌داند و همه چیز نزد او به اندازه است.»

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنج‌گانه از غیرخدا بالذات است، یعنی هویت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصور نیست، علم خداست که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنان‌که مصداق واقعی حقیقی عالم نیز که نه زماناً و نه رتبه‌اً و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خداست که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند و فقط او عالم بالذات و غنی بالذات است. اگر آنی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می‌کنند:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَمَّ
عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟﴾^۱

«بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش
و چشم شما را و مهر زند بر دل های شما، کیست
خدایی غیر الله که بیاورد برای شما آن را؟».

تمام موجودات، یا با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل
غیرمادی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات
و بدون هیچ وسیله ای عالم و داناست، پس نفی علم از ممکنات - با
قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل - صحیح است و ممکن
است بگوییم: «الْإِنْسَانُ لَيْسَ بِعَالِمٍ» یعنی عالمیت و انسانیت متضاد
نیستند، و «الْإِنْسَانُ أَوْ الْمُمَكِّنُ عَالِمٌ» به حمل هو هو صحیح نیست. بلکه
به حمل ذو هو نیز حقیقه و بالذات صحیح نیست، هر چند مجازاً
و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که اوصاف خدا عین ذات و ذات
او مصداق واقعی این صفات است که می گوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»
باینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوییم:
«هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» از این
لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس اوست
و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می شود و نفی آن به این ملاحظه از
همه ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» چون
مقام، مقام بر شمردن صفات الوهیت و واجب الوجود و ابراز فقر
ممکن به حیثیت امکانی که نیستی محض است می باشد.

در حدیث از هشام بن سالم است:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لِي: «أَتَنْعَتُ اللَّهَ؟
فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَاتِ». فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ،
قَالَ: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ». قُلْتُ: فَكَيْفَ
تَنْعَتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَحَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَعِلْمٌ لَا
جَهْلَ فِيهِ». فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ؛^۱

گفت: داخل شدم خدمت امام صادق عليه السلام فرمود به
من: «آیا خدا را توصیف می کنی؟» عرض کردم
بلی. فرمود: «توصیف کن». گفتم او شنونده و
بیناست. فرمود: «این صفتی است که مخلوقها در
آن شریکند». گفتم: پس چگونه توصیف می کنید؟
فرمود: «او نوری است که ظلمت و تاریکی در آن
نیست و حیات و زندگی است که مرگ در آن راه
ندارد و علمی است که نادانی و جهل در او
نیست». پس از خدمت آن حضرت بیرون شدم
درحالی که داناترین مردم به توحید بودم.

که ظاهراً استفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر
ذات واجب، با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقام
اطلاق آن بر واجب، اطلاق و وجه صحّت، حمل و اطلاق حقیقی

۱. صدوق، التوحید، ص ۱۴۶؛ جزائری، نورالبراهین، ج ۱، ص ۳۶۸.

است و آن این است که حقیقت صفت، عین ذات موصوف است، او حیّ و زنده‌ای است که موت و فنا در او راه ندارد، و نور و سمیع و بصیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تاریکی و ناشنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیچ وجه در او تصور نمی‌شود، حقّی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده‌ای که قائم به غیر است و صفاتش ذاتی او نیست، در یک عرض نیستند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان‌ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم‌الغیب و عالم‌الشهادة، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می‌شود، بر بنده صحّت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می‌کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بُنخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «الْعَطِيَّاتُ

بِقَدْرِ الْقَابِلِيَّاتِ^۱ اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام‌تر و کامل‌تر است. بله بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتادوسه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می‌شود موضوعی که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

اول: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می‌شود و آن بزرگواران مأمور بوده‌اند - جز در یک موارد استثنایی - جریان امور و رفتار خود را بر اساس آن گذارده و به‌طور عادی رفتار کنند.

۱. بخشش‌ها باید به اندازه لیاقت و قابلیت افراد باشد.

دوم: علم غیرعادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می‌شود که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی‌کردند، مگر استثنائاً و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به‌طور اطلاق ثابت است. به عبارت دیگر، در اطلاقات و محاورات عرفی نسبت به انسان‌ها آنچه اثبات یا نفی می‌شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی و غیرعادی فرض نمی‌شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امام در مثل موضوعات پنج‌گانه نفی شده معلومات غیرمتناهی واقعی یا عرفی به وصف غیرمتناهی بودن است، که دانستنش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام - خواه حضوری باشد، خواه حصولی - در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتب شود؛ زیرا به‌طور مجموع، یا امکان

ندارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصلحتی فرض نمی‌شود. این چند وجه جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است، که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می‌کنند. علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی‌گشتن کلام می‌شود و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و اکملیت و اشرفیت و سعه قابلیت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق‌تر باشد.

آیات دسته دوم

اما این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاص، نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده‌اند؛ مانند آیه:

﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّقَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ

نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۱

«از اهل مدینه کسانی می‌باشند که خو کرده و مهارت یافته‌اند در نفاق، تو نمی‌دانی آنها را، ما می‌دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار. سپس به‌سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند.»

و مثل این آیه:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا
مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾؛^۱

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را
مگر آنچه را خدا بخواهد و اگر غیب می دانستم
سود فراوانی برای خود فراهم می کردم و به من
بدی نمی رسید».

و مثل آیه:

﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمُ الْإِمَامَ
يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛^۲

«و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، و متابعت
نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود».

و مثل آیه:

﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُونَ﴾؛^۳

«و تو چه می دانی که علیون چیست؟».

۱. اعراف، ۱۸۸.

۲. احقاف، ۹.

۳. مطفین، ۱۹.

و مثل آیه:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

«داده نشده‌اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲

«هرگز در مورد کاری نگو من فردا آن را انجام

می‌دهم، مگر خدا بخواهد».

حل اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلاً بیان شد به

چند وجه ممکن است:

راه حل اول:

از جمله اینکه ممکن است مراد از ﴿لَا تَعْلَمُ﴾ نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام خدا یا قبل از آنکه مشیت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشد که نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد، رتبه‌ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

۱. اسراء، ۸۵.

۲. کف، ۲۳ - ۲۴.

راه حل دوم:

این است که گفته شود: جمله ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ و امثال این جمله‌ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می‌شود که گوینده‌ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، باینکه می‌داند مخاطب هم از آن موضوع بااطلاع است، مثلاً برای نهایت ذم و نکوهش کسی می‌گوید: تو نمی‌دانی، یا فلانی را نمی‌شناسی، من او را می‌شناسم، که درحقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال مجازی می‌باشد.

راه حل سوم:

اینکه این کلام خود زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی برای مطلع ساختن پیغمبر ﷺ از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان باخبر نیستی، ما می‌دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نماییم. بنابراین، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: ﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُونَ﴾^۱ و آیه: ﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾^۲ در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می‌نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

۱. مطفین، ۱۹.

۲. قارعه، ۳.

«كَأَنَّكَ لَسْتُ تَعْلَمُهَا إِذَا لَمْ تُعَايِنَهَا، وَتَرَى

مَا فِيهَا مَنِ الْأَهْوَالِ»؛^۱

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه

نکرده‌ای و ندیده‌ای آنچه را در آن است از احوال».

علاوه‌براین در **مجمع‌البیان**^۲ و **التبیان**^۳ از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «مَا أَدْرِيكَ» و به آنچه معلوم نیست «مَا يُدْرِيكَ» گفته می‌شود. بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ‌شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه علیهم‌السلام ندارد.

راه‌حل چهارم:

در آیاتی مثل آیه: ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾^۴ محتمل است اشاره به این باشد که اگر علم غیب از طرق عادی داشتم - که علم به آن مجاز است - بسیار طلب خیر می‌کردم، و شاهد بر این که مفسرین فرموده‌اند، این است:

۱. طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۳. طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

۴. اعراف، ۱۸۸.

«لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّمَنِيهِ»؛^۱

«من علم به غیب ندارم، مگر آنچه را که خداوند
بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل
نیست وگرنه برطبق آن عمل می‌کردم.
و در آنچه خدا از طرق غیرعادی تعلیم کند هم، معلوم است که
عمل محتاج به اذن است؛ زیرا به‌طور کلی عمل به آن برخلاف
مصلحت و نقض غرض است.

بنا بر این وجه، حاصل این می‌شود که در این‌گونه امور، علم عادی
ندارم و علوم غیرعادی را مجاز نیستم که برطبق آن عمل کنم یا به
کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه:

﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾؛^۲

«و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

اولاً: به قرینه آیات دیگر که همه دلالت بر اطلاع پیغمبر از عاقبت
امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر- که دلالت دارد بر اینکه

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۰۶.

۲. احقاف، ۹.

پیغمبر ﷺ از آینده خود و اهل بیتش اطلاع داشت و همچنین از آینده کفار حتی اینکه به صریح خطبه قاصعه، آنهایی را که در قلب چاه بدر افکنده می‌شوند و آنهایی را که جنگ احزاب را برپا می‌کنند می‌شناخت^۱ - مراد از این آیه نیز نفی علم عادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالت بر علم غیب دارد؛ زیرا می‌فرماید: «من خودم نمی‌دانم چه می‌شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است»؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲.

که درحقیقت معنای آیه این می‌شود که: من از پیش خود علمی ندارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شود متابعت می‌کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی‌گویم.

شاید کفار می‌خواستند به واسطه پیغمبر ﷺ، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضررهای خود باخبر شوند که چون اطلاع بر آن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر ﷺ آنها را با این بیان رد می‌فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا﴾^۳ این است که این آیه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۸).

۲. نجم، ۳ - ۴.

۳. کهف، ۲۳.

یک دستورالعمل است و مطالبی که شما نوشته‌اید، در سوره کهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی‌شود.

تحقیق درباره یک حدیث

در کتاب *من لا یحضره الفقیه* حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر استثنا را فراموش کرد، به این علت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آن حضرت از چیزهایی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می‌دهم، و ان شاء الله نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ
اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ﴾^۱

و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده است.^۲ مثل اینکه نظر ایرادکننده که می‌گوید: «در سوره کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه کاری این طور نوشته یا نه؟ خدا داناست.

به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

۱. کهف، ۲۳ - ۲۴؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۲ - ۳۶۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

اولاً: از این جهت که خبر واحد است و در این گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیت ندارد.

ثانیاً: این دو خبر خود باهم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس - که ابن هشام در سیره نقل کرده - می گوید که مشرکین مکه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا ﷺ پرسش شود.

ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعاً: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامساً: ثقة الاسلام کلینی، از امام صادق ﷺ، روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبدالله بن میمون قداح (راوی همان حدیث مذکور از امام صادق ﷺ) از امیرالمؤمنین ﷺ و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر فرموده است.^۱

سادساً: شیخ الطائفه عین این حدیث را، از عبدالله بن میمون از حضرت امام صادق ﷺ روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶. در کافی حدیث دیگری به شماره ۴، از حضرت امام صادق ﷺ روایت شده که مضمون این است با روایت من لایحضره الفقیه یکی باشد.

من لا يحضره الفقيه است: «لَلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَشِيَّ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِذَا نَسِيَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است.^۱

بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می‌شود این ذیل که در کتاب من لا يحضره الفقيه و تفسیر عیاشی^۲ نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از روایات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

سابقاً: اینکه نوشته‌اید: رسول خدا ﷺ ندانست جواب گوید، از کجا می‌گویید؟ و چرا نمی‌گویید پیغمبر ﷺ در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگوئید باینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می‌دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر ﷺ ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می‌شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده‌اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به‌رحال این مطلب نیز از مسائل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ تعیین کردن و یک جانب را گرفتن، صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبدالله بن میمون را به‌طور اطمینان می‌توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل حدیث

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۱۰۲۹.

۲. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی‌باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن‌هم به‌هیچ‌وجه نفی علم غیب از پیغمبر ﷺ نمی‌نماید.

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةٌ»^۱ است و این یک روش ادبی متداولی است که خطاب به شخصی می‌شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به اوست، مثلاً آیه:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ
كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا
قَوْلًا كَرِيمًا* وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾^۲

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه‌ای که آنها را رنجیده‌خاطر کند

۱. ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می‌گویند، دیوار بشنود.

۲. اسراء، ۲۳ - ۲۴.

مگوئید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گوئید و همیشه بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر ﷺ است؛ اما غرض افهام دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر ﷺ زندگی را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سفارش‌ها نسبت به پدر و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: ﴿وَلَا تَقُولْنَ لشيءٍ إِيَّاي...﴾^۱ و آیه ﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾^۲ و آیه ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾^۳ و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

پرسش از حکمت:

اگر کسی بگوید: اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماماً رفع شبهه شد، پرسشی که پیش می‌آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به

۱. کهف، ۲۳.

۲. حاقه، ۳.

۳. توبه، ۱۰۱.

علوم غیبی؛ به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می‌کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می‌نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرد استفهام و پرسش، دلیل بر ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکارشدن حقایق و تعلیم به دیگران و اتمام حجت و حکمت‌ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می‌شود. چنانچه در کلام خداوند علام الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

﴿وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾^۱

«ای موسی اینک بازگو: چه در دست داری»؟

و آیه:

﴿يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ﴾^۲

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید».

بله در به‌کارنبستن آن علوم غیبی حکمت‌هایی است که از آن جمله

۱. طه، ۱۷.

۲. مائده، ۱۱۶.

این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها بر اساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی شود و برای دیگران قابل تأسی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱

«مسئماً برای شما در زندگی رسول خدا ﷺ

سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تأسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا برطبق علوم لدنی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود - بإذن الله و إرادة الله - عمل می فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل

می کردند و در هر مورد از غیب خبر می دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می شد و بعضی در غلو می افتادند و آنها را از رتبه امکانیت بالاتر می شمردند و گمان می کردند علوم آنها ذاتی است و افاضه ای نیست. این پرسش و استفهامها سبب شد که مردم آنها را آن طور که باید و در مرتبه ای که هستند، بشناسند و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می نمایند، روشن شود و ضمناً یادآور می شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد - هر چند تفصیل آن را نداند یا نتواند - کفایت می کند.

نباید بررسی این موضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

۱. آل عمران، ۱۰۳.



دعای ندبه و آیه مودت

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتُ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ چند ایراد شده است:

۱ - اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیه ۸۶ سوره ص: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه ۲۳ سوره شوری، که آیه مودت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: «بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟».

چگونه یک جا می فرماید: اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید: می خواهم؟

۱. شوری، ۲۳.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.

۲ - سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

۳ - مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟ بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی‌خواهم مگر مودّت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شرّ مرسانید؛ یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی‌خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می‌خواهد بفرماید، مودّت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسّرانی که متوجّه نزول آیه بوده‌اند «الّا» را به معنای «بل» گرفته‌اند و اگر غیر این باشد آیه لغو می‌شود و خدا که لغو نمی‌گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً برخلاف ظاهر آیه سخن گفته‌اند.

جواب:

إِذَا أَوْجَبَ الرَّحْمَنُ فِي الْوَحْيِ وَدَّهَمُ فَأَيْنَ عَنِ الْوَحْيِ الْعَزِيزِ ذَهَابُ
وَأَيْنَ عَنِ الذِّكْرِ الْعَزِيزِ مَذَاهِبُ وَأَيْنَ إِلَى غَيْرِ الْإِلَهِ إِيَابُ^۱

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می‌گفت، خیلی تعجب نداشت «فَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْصَحُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست». ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت علیهم‌السلام می‌شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم‌السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می‌دهند و این آیه را دلیل وجوب محبّت و موذت عترت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می‌کنیم:

۱ - مکان نزول آیه.

۲ - تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق‌تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۱. زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را، پس به کجا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می‌توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب‌ها (رفتن‌ها یا محل رفتن‌ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

۳ - ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴ - روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می‌کنیم:

۱. مکان نزول آیه مودت

اولاً: من نمی‌دانم چرا این اشکال‌کننده، تمام آیات سوره شوری را مکی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب‌های تفسیر و اسباب‌النزول و غیر آن کرده‌اند، غمض عین کرده است، یا فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره‌ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر **مجمع‌البیان**، صرف‌نظر می‌کنیم و تفاسیر اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می‌نماییم:

تفسیر قرطبی^۱ از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ تا آخر چهار آیه.^۲

۱. قرطبی، تفسیر، ج ۱۶، ص ۱.

۲. شوری، ۲۳ - ۲۶.

زمخشری در تفسیر **الکشاف** می گوید: این سوره مکی است مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنی است.^۱

التفسیر الواضح نیز به همین موضوع تصریح دارد.^۲

تفسیر الخازن نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اول آنها ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ است، مدنی است.^۳

مراغی شیخ اسبق جامع الازهر در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است، غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنی است.^۴

شوکانی در **فتح القدير**^۵ از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ که مدنی است.

نیشابوری در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.^۶ علاوه بر این، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست:

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. حجازی، التفسیر الواضح، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳. بغدادی، تفسیر الخازن، ج ۴، ص ۹۳.

۴. مراغی، تفسیر، ج ۲۵، ص ۱۳.

۵. شوکانی، فتح القدير، ج ۴، ص ۶۰۱.

۶. نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۶۵.

مانند واحدی در *اسباب النزول*^۱ و ابن سلامه در *الناسخ و المنسوخ*^۲ و عبدالجلیل قاری در *شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج*^۳ و *تفسیر بیضاوی*^۴ و *تفسیر ابی السعود*^۵ و *تفسیر نسفی*^۶ و طبری^۷ و فخر رازی^۸ و ابن کثیر^۹ و *ذخائر العقبی*^{۱۰} و *حلیة الاولیاء*^{۱۱} و *المستدرک علی الصحیحین*^{۱۲} و *الدرالمثور*^{۱۳} و *اسدالغابة*^{۱۴} و کتابهای دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتابهای معتبر نزد اهل سنت ضبط شده، قول مسلم و مورد اعتماد و بلا معارض

-
۱. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۵۱.
 ۲. ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص ۱۶۶.
 ۳. قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص ۲۷۳.
 ۴. بیضاوی، تفسیر، ج ۵، ص ۸۰.
 ۵. ابی السعود، تفسیر، ج ۸، ص ۳۰.
 ۶. نسفی، تفسیر، ج ۴، ص ۱۰۱.
 ۷. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۲ - ۳۴.
 ۸. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۴.
 ۹. ابن کثیر، تفسیر، ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.
 ۱۰. طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۵.
 ۱۱. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۱.
 ۱۲. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۲.
 ۱۳. سیوطی، الدرالمثور، ج ۶، ص ۵ - ۷.
 ۱۴. ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۶۷.

است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته‌اند، نداریم. پس این قول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت علیهم‌السلام صحّت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می‌سازد.

ثانیاً: امکان دارد آیه یا سوره مکی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلاً در حجّة الوداع در مکه نازل شده باشد.^۱ چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکی و کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده‌اند.

ثالثاً: چنان‌که علمای علوم قرآن تصریح کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می‌گویند این نحو تقدّم و تأخّر متعدّداً واقع شده است.^۲ بنابراین فرضاً این آیات

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۳۵. در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است: مکی آن آیه و سوره‌ای است که در مکه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

۲. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۳۵.

مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودت ذی القربی و عترت پیغمبر ﷺ باشد.

۲. تفسیر آیه مودت

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده‌اند، نقل می‌کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت و جلال که اعدال قرآن مجید هستند بیان می‌نماییم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می‌شود. این تفسیر خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «فِي الْقُرْبَى» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۱

«آیا می‌گویند بر خدا دروغ بسته است».

که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسب ندارد. قول دیگر آنکه به این معنا باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می‌شود،

بدون وجه اختصاص و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه‌ای قیام کرده و می‌خواهد بزرگ‌ترین انقلاب‌های فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می‌دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی‌شد.

پس این تفسیر - که ایرادکننده آن را پسندیده - به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خودبه‌خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی‌خواهم و مودت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را «سید قطب» در تفسیر *فی ظلال القرآن*^۱ بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست‌تر و نامقبول‌تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه‌اش علاقه و محبت خویشاوندی

۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

نیست که منحصرأً به این علّت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره آیه مودت

به نظر می‌رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده‌اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار فضیلت اهل بیت علیهم السلام و تعصب باطل مذهبی باشد. اما تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و صحت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و زین العابدین علیهم السلام از مسلمّات است و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده‌اند و معلوم است که کسی از اهل بیت علیهم السلام، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی‌شود.

بنا بر این تفسیر، خطاب عام و متوجّه به همه امت است و با تفسیر: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً﴾^۱ که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده^۲ و با تفسیر آیه: ﴿أَمْ يَقُولُونَ

۱. شوری، ۲۳.

۲. فرات کوفی، تفسیر، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷ - ۸؛ طوسی، الامالی، ص ۲۷۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۹ - ۵۰.

اَفَرَىٰ عَلَىٰ اللّٰهِ كَذِبًا^۱ و آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...﴾^۲ موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت علیهم السلام بنا بر مذهب شیعه و بنا بر روایات متواتر از طرق اهل سنت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنهاست و مادر کتابی که در حجیت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته‌ایم، این موضوع را به طور کامل با ادله بسیار ثابت کرده‌ایم.

۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل، اگر منقطع باشد معنا این می‌شود که مودّت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الّا» به معنای «لکن» می‌شود. و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اوّل و دوم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودّت فی القربی برای من مانند اجر است، اجری که سود آن برای اجردهنده است نه گیرنده.^۳

۱. شوری، ۲۴.

۲. شوری، ۲۵.

۳. حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی رحمته الله علیه، به مناسبتی، در این مورد بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق‌الطبايه (ویزیت) نمی‌خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می‌دهم، عمل کنید.

چنانچه این آیه هم بر همین معنا دلالت دارد:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۱

«بگو آنچه را از اجر از شما می‌خواهم پس آن برای خودتان است».

چون ثواب مودت قربی نیز به خودشان عاید می‌شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طیب است به عمل به دستور و نسخه؛ زیرا مودت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود؛ مانند آیه:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^۲

«کیست که به خدا قرض نیکویی دهد».

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و به‌خصوص به تفسیر صحیح که همان مودت عترت پیغمبر ﷺ است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^۳ ندارد.

۱. سبأ، ۴۷.

۲. بقره، ۲۴۵.

۳. فرقان، ۵۷.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتِ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتِ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ می فرماید:

«وَقُلْتِ: ﴿مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^۲
 وَقُلْتِ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۳ فَكَانُوا هُمُ السَّيِّلُ
 إِلَيْكَ وَالْمَسْئَلُكَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ»؛

«پس قرار دادی اجر محمد ﷺ را مودت اهل بیت او در قرآن و فرمودی: بگو: نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودت قریبی و عترتم را و فرمودی: آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می کنم، آن از برای شماست؛ و فرمودی: سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را، مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خشنودی تو».

۱. شوری، ۲۳.

۲. سبأ، ۴۷.

۳. فرقان، ۵۷.

آیا اگر ایرادکننده در همین دعای ندبه دقت می‌کرد، جایی برای ایرادی که کرده می‌دید؟ و آیا مع‌ذک احتمال منافات می‌داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می‌دهد، و این معنا را می‌پروراند که اجر رسالت، مودت عترت است و سودش برای خود مردم است و مانند اجراها و مزدهایی که سودش را مزدگیرنده می‌برد نیست و دیگر آنکه مودت عترت، راه خداست و از کسانی خواسته می‌شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

فخررازی در تفسیر خود، پس از مطالبی که در این زمینه دارد، می‌گوید: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ از باب قول شاعر است:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُمْ
بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِعِينَ فُلُولُ

و عیبی نیست در ایشان غیر از اینکه
شمشیرهایشان از بس به زره‌پوشان خورده، خرد
شده است.

پس معنای آیه این می‌شود که: من طلب نمی‌کنم از اجر مگر این را
و این درحقیقت اجر نیست.^۱

۴. روایات اهل سنت در تفسیر آیه مودت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۴.

اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم و تفاسیر و تواریخ، تخریح شده است که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت علیهم السلام در اینجا نقل می‌کنیم:

۱ — در تفسیر ابی السعود^۱ و تفسیر نسفی^۲ و الکشاف^۳ و تفسیر الواضح^۴ و تفسیر قرطبی^۵ و تفسیر فخر رازی^۶ و تفسیر ابن کثیر^۷ و تفسیر بیضاوی^۸ و تفسیر نیشابوری و فتح‌التقدیر^۹ و ذخائر العقبی^{۱۰} و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل الصواعق المحرقة^{۱۱} و هیثمی در مجمع الزوائد^{۱۲} و احیاء المیت

۱. ابی السعود، تفسیر، ج ۸، ص ۳۰.

۲. نسفی، تفسیر، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۴. حجازی، تفسیر الواضح، ج ۳، ص ۳۶۸.

۵. قرطبی، تفسیر، ج ۱۶، ص ۲۱ - ۲۲.

۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۵.

۷. ابن کثیر، تفسیر، ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۸. بیضاوی، تفسیر، ج ۵، ص ۱۲۸.

۹. شوکانی، فتح‌التقدیر، ص ۵۳۷.

۱۰. طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۵.

۱۱. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

۱۲. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳؛ ج ۹، ص ۱۶۸.

بفضائل اهل البيت^۱ از ابن منذور و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در **المعجم الکبیر** و جماعت دیگر، همه از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که چون آیه مودت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود: «**عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا؛** علی و فاطمه و دو پسر آنها». و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب **ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء**^۲ و شیخ محمد سعید کردی در **نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه**^۳ روایت کرده‌اند.

۲ - ابن حجر در **الصواعق**^۴ از ابوالشیخ و دیگران روایت کرده است که آنها نیز از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

«**فِينَا آلِ حَمِ آيَةٍ، لَا يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ قَرَأَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»**»^۵

-
۱. سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البيت عليه السلام، ص ۱۹ - ۲۰، ح ۲.
 ۲. مکی، ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء، ص ۱۱.
 ۳. کردی، نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه، ج ۲، ص ۵۲.
 ۴. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.
 ۵. شوری، ۲۳.

«دربارهٔ ما آل حم آیه‌ای نازل شده است، دوستی ما را نگه نمی‌دارد جز هرکسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را خواند.

و متقی هندی در *کنز العمال*^۱ آن را روایت کرده است و خلاصهٔ مضمون این است که می‌فرماید: در شأن ما آل حم، آیه‌ای است که حفظ نمی‌کند مودت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ قرائت فرمود.

صاحب *مجمع البیان* می‌فرماید: به این معنا، کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً تَأْوَهُمَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرِبٌ^۲

«دربارهٔ شما در آل حم آیه‌ای را یافتیم، آن آیه را از ما پرهیزکار و بیانگر تأویل کرده است».

۳ - *تفسیر طبری*^۳ از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و *الدر المنثور*^۴ از ابن عباس، و *تفسیر قرطبی* از علی بن حسین رضی الله عنه و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده‌اند که مراد از قربی، قربای رسول خداست، یعنی:

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۹.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۴.

۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵ - ۷.

«إِلَّا أَنْ تَوَدُّوا فِي قَرَابَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي»^۱؛

«مگر اینکه نزدیکیان و اهل بیت مرا دوست
بدارید».

و در *احیاء المیت*^۲ از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده
است.

۴ - ابن حجر در *الصواعق*^۳ از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن
مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ
وَمُؤَالَاتَهُمْ، فَقَالَ: فِينَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿قُلْ

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودت و موالاتشان را خدا
واجب فرموده است، پس فرمود: درباره ما نازل شده
است بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾».

۵ - حاکم در *المستدرک*^۴ نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده
است که فرمود:

۱. قرطبی، تفسیر، ج ۱۶، ص ۲۱ - ۲۲.

۲. سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۹، ح ۱.

۳. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۲.

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا
حَسَنًا﴾، فَأَقْتَرِفُ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛
«من از اهل بیتهای هستم که مودتشان را بر هر
مسلمان، خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش
فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ و به جا آوردن
حسنه، مودت ما اهل بیت علیهم السلام است.»

و الصواعق نیز این حدیث را روایت کرده است.^۱

۶ - طبری به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن
حسین علیه السلام را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن
حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را
قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟

مرد گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟

۱. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹.

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده‌ام و آل حم را نخوانده‌ام؟
امام علیه السلام فرمود: این آیه را نخوانده‌ای: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

مرد گفت: شما هر آینه ایشانید؟

امام فرمود: بله.^۲

و ابن حجر در *الصواعق*^۳ از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.

۷ - *حلیة الاولیاء*^۴ به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمّد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمّد بنده و فرستاده اوست.

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می‌خواهی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مگر مودّت و دوستی نزدیکان را.

اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

۱. شوری، ۲۳.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۳.

۳. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹ و با تفاوت در نقل.

۴. ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۱.

پیغمبر ﷺ فرمود: نزدیکان من.

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

فَعَلَى مَنْ لَا يُحِبُّكَ وَلَا يُحِبُّ قُرْبَانَكَ لَعْنَةُ اللَّهِ؛

بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی‌دارد
لعنت خدا باد.

پیغمبر ﷺ فرمود: آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در شرح المواهب و دیگران روایت کرده‌اند.^۱
۸ - طبرانی در المعجم الکبیر و الاوسط، روایت کرده است که انصار
خواستند برای رسول خدا ﷺ مالی جمع کنند. خدمت حضرت مطرح
کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾^۲ وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی
گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری
کنیم. این آیه نازل شد: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۳ تا ﴿وَهُوَ الَّذِي
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾^۴

۱. کردی، نشر الاعطارالمحمدية في الديارالاسلاميه، ص ۷۰ - ۷۱.

۲. شوری، ۲۳.

۳. شوری، ۲۴.

۴. شوری، ۲۵.

۵. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶ - ۲۷؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۴۹.

نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ^۱ و در الصواعق^۲ از بغوی و ثعلبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول^۳ و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ^۴ آن را روایت کرده‌اند.

۹- ابن اثیر جزری در اسد الغابه^۵ از حبیب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن حسین علیهما السلام عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده‌اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾، شیوخ انصار به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند: نَحْنُ نَدُلُّكُمْ عَلَى النَّاسِ؛ یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱. قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص ۲۷۳.

۲. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۳. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۵۱.

۴. ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۵. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۶۷.

۱۰ - ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً﴾ که اقراراف حسنه، مودت آل محمد علیهم السلام است.^۱

۱۱ - ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت علیهم السلام در *الصواعق*^۲ در ضمن حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً

وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْآفَاتِ وَأَفْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ»؛

«آن چنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده

و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته

و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است.»

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنت روایت شده است و هرکس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب *خصائص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام* و *عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار ابن بطریق*، و *الفصول المهمة فی معرفة الائمة ابن صباغ مالکی* رجوع نماید.

آیا باین همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود

۱. سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۰، ح ۳.

۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۳۳.

را شیعه می‌داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده‌اند، هم‌آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی طالب، و حضرت مجتبی و امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم‌السلام اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟ آیا این همه تفاسیر نقل‌های ارباب و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلاً ایرادکننده به‌طور قطع این آیات را مکی نشمارد، و قول اهل بیت علیهم‌السلام را رد نکند؟

حال که علی‌رغم تمام روایات وارده می‌گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می‌خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره‌ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی‌دانم غرض از این شبهه‌تراشی‌ها و انکار فضایل اهل

بیت علیهم‌السلام چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خجالت بکشند و از این گفته‌ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیع این صداهای ناهنجار را بلند کرده‌اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت علیهم‌السلام می‌پیوندند. حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر

بن خطاب منتهی می شود و دیوانش *التریاق الفاروقی* پر است از مدایح و فضایل ائمه اثنی عشر علیهم السلام به خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این گونه داد سخن می دهد:

سَلِ الدَّعِي بَنَ زِيَادِ الَّذِي إِلَى أَبِي أَبِي يَزِيدَ نُسَبًا
 الْمُصْطَفَى وَابْنَتُهُ وَصِهْرُهُ لِمَنْ عَدُوا جَدًّا وَأُمًّا وَأَبًّا
 وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ لَمَّا نَزَلَتْ مَعَ النَّبِيِّ بِالْعَبَا مَنْ احْتَبَا
 وَعَهْدُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلَا قَدْ وَجَبَا

و شافعی هم در این مورد می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
 كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ ۲

۱. عمری موصلی، التریاق الفاروقی، ص ۹۵؛ ر.ک: امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۵. پپرس از زنازاده ابن زیاد که به پدر یزید نسبت داده شده است، پیامبر مصطفی و دخت او و داماد او به چه کسی منسوب هستند از جهت جد و مادر و پدر؛ وقتی آیه **﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ﴾** (آل عمران، ۶۱) نازل شد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی به عبا پیچیده شده بودند؛ و پیمان **﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾** (اشاره به آیه ۲۳ سوره شوری) برای چه کسانی دوستی و ولایت را واجب کرده است؟.

۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸. ای اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه و آله، دوستی شما از جانب خدا واجب است که در قرآن آن را نازل کرده است، کفایت می کند. در بزرگی مقام شما همین بس که هرکس بر شما صلوات نفرستد نمازی برای او نیست (نمازش صحیح نیست).

و شمس‌الدین ابن عربی هم در این معنا می‌گوید:

رَأَيْتُ وَلَايِي آلَ طَهٍ فَرِيضَةً
عَلَى رَعْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِنِي الْقُرْبَا
فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى
بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۱

دیگری می‌گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا
مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَسُورَةُ هَلْ أَتَى
عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْحَالٍ^۲
مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالٍ
وَفِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي
وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّادُهُمْ

-
۱. ابن حجر هبتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹. ولایت خودم را نسبت به آل طه خاندان پیامبر ﷺ واجب دیدم که برخلاف کسانی که از ایشان دورند، این عقیده، موجب قرب به خدا می‌گردد. پس پیغمبر مبعوث ﷺ بر تبلیغ هدایت، جز دوستی خاندانش را طلب نکرد.
 ۲. ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۴۱؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۶۱. ایشان (خاندان پیامبر ﷺ) عروه‌الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان توسط وحی و نزول قرآن آمده است. مناقبی که در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب آمده که تلاوت‌کننده آنها را می‌شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم و تأکید خدا واجب شده است.



دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می‌خوانند. آیا امام‌زمان ع همه جا حاضر و شنوا و لا مکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین ع فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ» و اگر همه‌جا حاضر نیست، پس چرا در این دعا او را صدا می‌زنند و می‌گویند:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ التُّجَبَاءِ

الْأَكْرَمِينَ»؛^۱

«ابن پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای

اکرمین».

آیا نداکردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی‌خواهد؟

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹.

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می‌گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در اواخر می‌گوید:

«فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً»؛^۱

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان نمی‌خواهد، خودش می‌شنود؟ اگر امام حسین علیه السلام همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک» سلام شیعیان را به او می‌رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله همه جا هست، پس چنانچه در کتاب *الکافی*^۲ و *وسائل الشیعه* (بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ)،^۳ است. چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی‌شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانند». پس جایی که پیغمبر خدا - که اشرف از تمام مخلوقات است - همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنواست؟ اگر امام همه جا حاضر است؟ چرا علمای شیعه روایت کرده‌اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می‌برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه‌رسان نمی‌خواهد.

پس بدان، که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۵۲ - ۵۵۳.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷ - ۳۳۹.

آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یک نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می‌گوید محال است شیء واحدی در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می‌پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه‌جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام ﷺ چون از مکه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه‌جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکانه فساد، همه‌جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خواندن عقد زنی را به خود محرم می‌نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلف است پس چرا او که در همه‌جا هست نهی از منکر نمی‌کند، و از امکانه فساد جلو نمی‌گیرد؟

جواب:

اولاً: هیچ‌یک از این اشکالات و پرسش‌ها با فرض صحّت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حقّ، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید را قریب، و غایب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می‌کند

و اظهار تأثر می نماید، مخاطب هر که باشد، خواه بشنود یا نشنود، مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می شود، و در صد جا او را می خوانند، و در اشعار از این گونه خطاب ها بسیار است.

ثانیاً: از کجا می گوئید که باخبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسی که می گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضش این است که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی شود، و سلام و خطاب مردم به او می رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضرر نمی زند؛ که شما به «بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ لَوْ مِنْ بَعِيدٍ» از *وسائل الشیعه*^۱ و غیره استشهاد کرده و می گوئید پیغمبر ﷺ فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی شنوم بلکه ملائکه الهی به من می رسانند»؛ مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می رسانند، فرمود سلام نکنید؟

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر ﷺ را ترک نکنید

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷ - ۳۳۹.

و گمان ننمایید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی‌شود. این گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، وانگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، اما لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می‌کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می‌شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد، قبول می‌کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می‌گویید: این گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می‌سازد؟ این روایت این را می‌پروراند که در حال ممات پیغمبر ﷺ هم، نسبت به ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می‌دادید - از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت - انجام بدهید، پیغمبر ﷺ مطلع می‌شود.

به علاوه می‌توان گفت: ظاهر این اخبار، بیان‌کننده فرق بین نحوه و کیفیت اطلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور نمی‌شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از بعید را استبعاد می‌نمایند - چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوره متعارف بوده و آن را مسموع می‌دانستند - می‌فرماید، سلام از قریب را که می‌شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می‌رسد، یا خودش می‌رسد، چنان‌که مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان‌که روایت

ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می‌شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی‌شنود؛ ولی از نزدیک می‌شنود. به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله‌های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف‌تر و کامل‌تر از فرشته است مخصوصاً به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثاً: اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می‌برند و به ایشان عرضه می‌دارند، استشهاد می‌کنید بر اینکه امام همه‌جا حاضر نیست و گاهی می‌گویید چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین علیه السلام می‌رساند، پس معلوم می‌شود امام همه‌جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می‌گوییم امام علیه السلام در هر مجلس و مکان حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می‌شود و صحیح است، این است که امام علیه السلام به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن الله تعالی می‌تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً» با این معنا هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما

برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند درخواست ابلاغ آن را می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر ﷺ یا در حرم پیغمبر ﷺ از خدا می‌خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ﷺ ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه‌ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام ﷺ نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجا بگوییم اینجا هم می‌گوییم. این امور برنامه‌هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ‌یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

رابعاً: اینکه می‌گوید اگر امام ﷺ در همه‌جا حاضر باشد لازم می‌شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی‌گوییم امام ﷺ در همه‌جا به معنایی که شما می‌گویید حاضر هستند؛ ولی می‌گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می‌گویید فطرس همه‌جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام ﷺ این معنا را امکان‌پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ اما این قدر می دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی توان این امور را انکار کرد. این قدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر ﷺ و امام علیّه و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می بینید، اروپا را می بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه جا را می شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می کنید، اول معنای حضور امام علیّه را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی فهمید این اشکالهای عامیانه چه معنا دارد؟

اگر یک قرن پیش برای شما می گفتند، تا یک قرن دیگر انسانها همه از مسافت دور همدیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و باهم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است، با عقل سازگار نیست، اما حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می‌گویید: نمی‌شود امام علیه‌السلام در یک زمان در همه‌جا حاضر شود، بفرمایید ببینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می‌بینید، دیگران همه می‌بینند، در همه‌جا می‌بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان‌نما را شنیده‌اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام علیه‌السلام مثل همان جام جهان‌نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می‌کنید اینکه می‌گوییم: امام علیه‌السلام در همه‌جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه‌ها، و توی - العیاذ بالله - کاباره‌ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هرکس هر کاری را بتواند انجام دهد، انجام می‌دهد؟ یا می‌گوییم از امام علیه‌السلام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته‌اید، بی‌اختیار خنده‌اش می‌گیرد، و از بلندپروازی‌های جاهلانه تعجب می‌کند.

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است
تو که در علم خود زبون باشی عارف این علوم؛ چون باشی؟



بررسی جمله:

«يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده‌اند، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسٍ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ».^۱

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی‌مقام، و به‌علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام علیه‌السلام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی‌کنند، و این جملات را می‌خوانند. اگر کسی می‌گوید چگونه حضرت سجاد علیه‌السلام فرموده است:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا».^۲

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه‌السلام است.

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ص ۴۳۸.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هرکس در هر شهر و یا قصبه‌ای زندگی کرده و بزرگ شده، می‌گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می‌گویند بچه قم است و به کاشانی می‌گویند بچه کاشان است، و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدش علیه السلام در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده‌اند، می‌فرماید:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَالصَّفَا».

اما امام‌زمان علیه السلام، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش علیه السلام. به‌اضافه با جمله «وَالْعَادِيَاتِ وَالذَّارِيَاتِ» چه می‌کنند؟ به‌هرحال ما که جرئت نمی‌کنیم چنین توهینی به امام‌زمان علیه السلام بنماییم برای خاطر یک دعای بی‌مدرک!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می‌دادم: آیا شما حیا نمی‌کنید که این جملات را می‌نویسید و شیعیان را بی‌حیا می‌شمارید؟ فقط عرض می‌کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلطه‌کاری بی‌ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن‌شناس در برابر آن خاضع می‌شود، و هر اهل معنا آن را درک می‌کند، چگونه معرفی می‌کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هریک اسم یکی از سوره‌های قرآن است، چنانچه ما می‌گوییم:

يَا أَبْنَاءَ الْقُرْآنِ! يَا أَبْنَاءَ الْإِسْلَامِ! يَا أَبْنَاءَ

سُورَةِ التَّوْحِيدِ! يَا أَبْنَاءَ الصَّلَاةِ؛

ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان

سوره توحید، ای فرزندان نماز.

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت‌شدگان مکتب

قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین‌طور عرض می‌کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره

ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه

و آیات محکمت».

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره‌ها

را نشنیده باشد این جمله‌های روان را این‌طور به غلط معنا می‌کنید.

کیست که در معانی این جمله‌ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را

که شما از این جمله‌ها کرده‌اید، احتمال بدهد؟

معنای این جمله‌ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت

را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم‌السلام و فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این

خطابات؟ من که باور نمی‌کنم یک نفر، هرچه هم کم‌ذوق باشد، این

قدر کج‌فکر باشد که این جمله‌ها را مثل شما معنا کند.

به‌هرحال اگر شما معنای این جمله‌ها را نمی‌فهمید و جرئت نمی‌کنید

آن را بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می‌گوییم، و امام علیه‌السلام را با این

جمله‌های پر معنا و فیاض، مدح و ستایش می‌نماییم.



دعای ندبه، و کفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک است، و در این دعا امام علیه السلام را می‌خوانید و برای حوایج خود او را ندا می‌کنید و ...

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ ق.) بیش از هفتصد سال می‌گذرد، صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ‌های مستدل و برهانی، به شبهات او و پیروانش که فتنه‌ها برپا کرده و آن‌همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است و صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته‌اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجه می‌شوند گذشتگان آنها خسارت‌های جبران‌ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می‌فهمند که تهمت‌هایی که به مسلمانان می‌زدند، و آنها را

کافر و مشرک می‌شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه‌ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی‌دانم چرا این زمزمه‌ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمارطلب، الهام می‌گیرند و با التزام به عقاید تشیع، این نغمه‌ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟! اگر بگوییم تحفه نوظهوری است، که همه می‌دانند که بچه‌های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته‌اند. علمایی مانند «کاشف‌الغطاء» و «سید محسن امین» که افتخار عالم اسلام می‌باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده‌اند. مسئله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگویید این آیات:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾^۲

«بگو: این است و غیر از این نیست که می‌خوانم پروردگارم را و شریک نمی‌گیرم برای او احدی را».

۱. جن، ۱۸.

۲. جن، ۲۰.

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ
أَمْثَالِكُمْ﴾؛^۱

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا
می خوانید، بندگانی مثل شما هستند».

و ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ
لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ
غَافِلُونَ﴾؛^۲

«و کیست گمراه تر از آنکه می خواند غیر از خدا
کسی را که پاسخ به او نمی دهد تا روز قیامت،
و ایشان (خوانده شدگان) از خواندن آنها
(خوانندگان) غافلند».

چه ارتباطی با دعای ندبه و خطاب به امام عصر علیه السلام دارد که:

اولاً: گفتم مخاطب قراردادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألم از
هجر و فراق، و این گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض
خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسف این گونه
خطابات می شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایرادکننده هم کفر
و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنای دیگر،
استعمال می شود.

۱. اعراف، ۱۹۴.

۲. احقاف، ۵.

ثانیاً: مسلماً دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعا‌های متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می‌گوییم: آنچه از این آیات استفاده می‌شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأیید می‌کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهی‌عنه و شرک است، این است که غیرخدا را به‌عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسببات کائنات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

اما اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، درحالی‌که او در درگاه خدا دارای چنین تقریبی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگرچه مجازاً صحیح است، ولی به‌طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است ولی ادخال چیزی که «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هرچند حرام است، ولی «مَا لَا يُنَزَّلُ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی‌کند»، نیست و شرک حقیقی نمی‌باشد. و کفر بودن آن

هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الا بدعت و حرام است.

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می‌دانیم دعایشان مستجاب می‌شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن الله تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم علیه السلام می‌فرماید:

﴿أَيُّ أَحْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾^۱

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم».

کسی بخواند که باذن الله کار او را بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی علیه السلام مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: ﴿هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً...﴾^۲ عرض کردند، و عیسی علیه السلام دعا کرد و مائده نازل شد.^۳

حال آیا شما می‌گویید: مگر حواریین خودشان نمی‌توانستند از خدا مسئلت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

۱. آل عمران، ۴۹.

۲. مائده، ۱۱۲ - ۱۱۳.

۳. مائده، ۱۱۴ - ۱۱۵.

حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا - که تقریبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است - خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر.

و آیه:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا
رَحِيمًا﴾^۱

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هر آینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض - درحالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می داند - کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أُنْبِتَ الرَّيْبُغُ الْبُقْلَ» که اگر یک فرد مادی

آن را بگویند، بر معنای حقیقی حمل می‌شود و کفر است و اگر موحد بگویند بر معنای مجازی حمل می‌شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی‌داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می‌داند، مثل:

﴿أَيُّ قَدْحٍ جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَيُّ أَحْلَقُ
لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْرَى الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ
الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱

«به‌درستی که من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام؛ همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم و بر آن نفس قدسی می‌دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می‌کنم.»

معلوم است این‌گونه اطلاقات صحیح است و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می‌دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل می‌شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی‌دانند؛ بلکه آنها را عامل ارادة الله و عمال الله می‌شناسند.

خلاصه سخن اینکه: خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد. در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾^۱؛

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا

حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾^۲؛

«و اگر ایشان می پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده‌اند و می گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا».

و ﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾^۳؛

«و انکار نمی کنند مگر اینکه بی نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا و اولیا، کفر و شرک شمرد.

۱. نساء، ۸.

۲. توبه، ۵۹.

۳. توبه، ۷۴.

و اما خبر «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۱ دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعا، مطلق انواع آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی‌باشد؛ زیرا بعضی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشخاص (زید و عمرو و بکر)، پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنای لغوی آن، که ذلت و خضوع است، گرفت.

و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشد، قدرمتیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوایج است.

پس هرکس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است.

اما به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی علیه السلام که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن الله مسلط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

۱. طبرانی، الدعاء، ص ۲۴؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۲۹۳؛ ابن فهد حلی، عدة الدعای، ص ۲۴؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷ - ۲۸.

و اما اینکه نوشته‌اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستارالعیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱ و یا بگوید: ﴿وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲ و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده‌اید که همان خدایی که می‌فرماید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً
رَحِيماً﴾^۳

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می‌باید خدا را بسیار توبه‌پذیر و رحیم».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه‌کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که

۱. مؤمن، ۶۰.

۲. نساء، ۳۲.

۳. نساء، ۶۴.

هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر ﷺ شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خداست، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می‌گیرد و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب علیهم‌السلام او را خواندند که برایشان استغفار کند و گفتند:

﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱

در جواب آنها نمی‌فرمود:

﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ

الرَّحِيمُ﴾^۲

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به درستی که اوست آمرزنده و مهربان».

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر علیهم‌السلام به آنها می‌گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می‌خوانید

۱. یوسف، ۹۷.

۲. یوسف، ۹۸.

و واسطه قرار می‌دهید و کفر و شرک می‌گویید؟ آیا پیغمبر خدا ﷺ بهتر می‌دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی‌جهت افکار را مَسُوب و اذهان را مَشَوِّش و ناراحت می‌سازید؟

چه بهره و فایده‌ای از این مغلطه‌ها و اشتباه‌کاری‌ها می‌برید؟ خوانندگان محترم! این شبهه‌ها ریشه‌های غرض‌آلوده دیرینه دارد که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه‌کاری‌ها را نمی‌پذیرد و حنای این‌گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف‌ها را به لباس‌های تازه و در زیر اصطلاحات جدید و به‌صورت اندیشه‌های نو عرضه می‌کنند، ولی به‌زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می‌گردد و دعوت‌هایشان مصداق آیه ذیل می‌شود:

﴿كَسْرَ ابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾^۱

«مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی‌آب، آب پندارد و به‌جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد.»

مع ذلک اگر بخواهید از سوابق این زمزمه‌ها و پاسخ به سخنان این گروه‌های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتاب‌هایی که به خصوص در این موضوع تألیف شده، مثل **کشف‌الارتیاب** علامه مجاهد عالی قدر سید محسن امین رحمته‌الله مراجعه فرمایید.



دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این‌گونه دعاها، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می‌شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به‌جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می‌دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این‌گونه برنامه‌ها جنبه‌های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه‌های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به‌عللی که مهم‌تر از همه جهل و دست‌خائن‌استعمار است، دین در چهارچوب استفاده‌های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و درحالی‌که جنبه‌های مثبت، و بسیاری از جنبه‌های سلبی عمده و حساس آن را می‌کوبند، بعضی از جنبه‌های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی

وارد میدان می‌سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در انظار کم می‌کند، در برابر آرا و مکتب‌های دیگر آن را یک مکتب منفی ساده نشان می‌دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره‌گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف‌ها استفاده کرد، بلکه دعا قوت‌بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نكوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می‌کند. چنان که در هریک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی‌رسد. در تمام شعبه‌های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می‌تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه‌های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می‌نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرایی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی‌تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف‌هایش نرسیده است.

هنوز انسان‌ها آزاد نشده‌اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیم‌ی، بشر را فشار می‌دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب‌اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زنان بازیچه امیال پست و هوس‌رانی مردها هستند و در اسارت‌های تازه و نوظهور افتاده‌اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت‌های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان‌هایی خود نیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی‌سوادتر و نالایق‌تر تا حد رکوع، خضوع می‌نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می‌کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفسد و معایب روزافزون است.

مسلمان نمی‌تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی‌حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت‌ها و پرستش‌ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت

اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد. اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویت است، و جداکردن اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شئون، امکان‌پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شئون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا، خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه‌ای که باشد و هر برنامه‌ای را که انجام می‌دهد، نمی‌تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی‌الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می‌کنیم که امروز تحرک در مسلمان‌ها کم شده و آن‌طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن‌ها است حرکت نشان نمی‌دهند؛ لذا در میدان حیات این‌همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده‌ایم، و بسیاری از برنامه‌های دینی مثل جسم بی‌روح گردیده است.

برنامه‌های اسلامی و مساجد و نماز جماعت‌ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.

این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می‌کنید، در هر کار و برای هرکس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفق که نمره‌های خوب می‌گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه‌ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین تحرک و جنبش‌های مترقی است، باین حال که در حقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه‌های مأیوس‌کننده و مخرب، مانع شده و توان‌بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها، مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصاً جوانان می‌باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی

که در جمله‌های بلندش مندرج است، خواننده را به یک قسمت و یک سلسله از هدف‌های تحقق نیافته اسلام که باید تحقق یابد، متوجّه می‌سازد و مفساد اجتماع را بر می‌شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی درضمن ندبه کسی که بر وضع فاسد اجتماعی، بر روش‌های ستمگرانه، بر کژی‌ها و کمبودها، و نابسامانی‌ها و گمراهی‌ها، ندبه می‌کند و غصه می‌خورد، نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفساد سکوت اختیار کند و به سهم خود و برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتاً اسلامی‌تر، کار و اقدامی نکند.

جمله‌های دعای ندبه احساسات را به هیجان می‌آورد و خواننده را تکان می‌دهد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می‌سازد، و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حال اگر بهره ما از این دعا و از برنامه‌هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمت‌های خدا را می‌شود وسیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخدیر است و نه باعث وقوف و رکود؛ بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است. این هم خیلی کم است که کسی بگوید این مجالس دعای ندبه فایده‌اش

این است که جوان‌ها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می‌دارد. نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و همفکر و متحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم‌اطلاع و کم‌معرفت را می‌بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند و دعا را به غرض‌های شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه، آلوده ننمایند و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دل‌سوزانه بکوشند.

بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر علیه السلام احیای سنن اسلامی و میراندن سنت‌های کفر و مبارزه با روش‌های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳. الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ق.)، تحقیق سعید مندوب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۴. احياء المیت بفضائل اهل البيت علیهم السلام، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ق.)، تحقیق، محمود شریعت زاده خراسانی، تهران، مؤسسه فرهنگي انصارالحسین علیهم السلام، ۱۳۶۹ش.
۵. اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، ازرقی، محمد بن عبدالله (م. ۲۴۱ق.)، تحقیق رشدی صالح، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۱ق.
۶. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۷. اسباب النزول، واحدی، علی بن احمد (م. ۴۶۸ق.)، القاهرة، مؤسسة الحلبي، ۱۳۸۸ق.
۸. اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، تهران، انتشارات اسماعیلیان.

۹. *اعیان الشیعه*، امین عاملی، سید محسن (م. ۱۳۷۱ق.)، تحقیق سید حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۰. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، تحقیق جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۱. *الامالی*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۱۲. *انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)*، بیضاوی، عبد الله بن عمر (م. ۶۸۵ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۳. *بحار الانوار*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۴. *بيت الاحزان فی ذکر احوالات سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء علیها السلام*، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، قم، دارالحکمة، ۱۴۱۲ق.
۱۵. *التبصیر فی الدین*، اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور بن طاهر (م. ۴۷۱ق.)، تحقیق محمد زاهد کوثری، القاهرة، المكتبة الازهریة للتراث، ۱۳۹۵ق.
۱۶. *التبیان فی تفسیر القرآن*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق احمد قصیر عاملی، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۷. *تحفة الزائر*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، قم، موسسه پیام امام هادی علیها السلام، ۱۳۸۶ش.

۱۸. **الترياق الفاروقى أو ديوان عبد الباقي العمرى**، عمرى موصلى، عبد الباقي، النجف الاشرف، دارالنعمان، ۱۳۸۴ ش.
۱۹. **التسامح فى ادلة السنن**، انصارى، مرتضى (م. ۱۲۸۱ ق.)، كتابفروشى مفيد، ۱۴۰۴ ق.
۲۰. **تفسير ابى السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم)**، ابى السعود، محمد بن محمد عمادى (م. ۹۵۱ ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى.
۲۱. **تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)**، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ۷۷۴ ق.)، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۲۲. **تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، نيشابورى، حسن بن محمد (م. ۷۲۸ ق.)، تحقيق زكريا عميرات، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. **تفسير فرات الكوفى**، فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (م. ۳۰۷ ق.)، تحقيق محمد كاظم محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. **تفسير نور الثقلين**، حويزى، عبدعلى بن جمعه (م. ۱۱۱۲ ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، انتشارات اسماعيليان، ۱۴۱۲ ق.
۲۵. **تفسير الصافى**، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. ۱۰۹۱ ق.)، تحقيق حسين اعلمى، تهران، مكتبة الصدر، ۱۴۱۶ ق.
۲۶. **تفسير العياشى**، عياشى، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، المكتبة العلمية الاسلاميه.

۲۷. *تفسیر القمی*، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۸. *التفسیر الکبیر*، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۹. *تفسیر المرآعی*، مراغی، احمد بن مصطفی (م. ۱۳۷۱ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۰. *تفسیر النسفی*، نسفی، عبدالله بن احمد (م. ۵۳۷ق.)، ۱۴۱۳ق.
۳۱. *التفسیر الواضح*، حجازی، محمد محمود، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۳ق.
۳۲. *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۳۳. *التوحید*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۳۴. *تهذیب الاحکام*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۴ش.
۳۵. *جامع عباسی*، بهائی عاملی، محمد بن حسین (م. ۱۰۳۱ق.) تبریز، دارالطباعة، ۱۳۰۹ق.
۳۶. *الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)*، قرطبی، محمد بن احمد (م. ۶۷۱ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۳۷. *جامع البيان عن تاويل آي القرآن*، طبري، محمد بن جرير (م. ۳۱۰ق.)، تحقيق صدقي جميل عطار، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.

۳۸. *الجامع الصغير في احاديث البشير النذير*، سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ق.)، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ق.

۳۹. *حلية الاولياء و طبقات الاصفياء*، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ۴۳۰ق.)، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.

۴۰. *خاتمة مستدرک الوسائل*، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ۱۳۲۰ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۷ق.

۴۱. *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*، سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ق.)، بيروت، دارالمعرفة.

۴۲. *الدعاء*، طبراني، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۳ق.

۴۳. *ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى*، طبري، احمد بن عبدالله (م. ۶۹۴ق.)، القاهرة، مكتبة القدسي، ۱۳۵۶ق.

۴۴. *رجال*، كشي، محمد بن عمر (م. قرن ۴)، تحقيق حسين مصطفوي، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۴۰۹ق.

۴۵. *زاد المعاد*، مجلسي، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ۱۴۲۳ق.

۴۶. *السيرة النبويه*، ابن هشام، عبدالملك حميري (م. ۸ - ۲۱۳ق.)، تحقيق مصطفى سقا و ديگران، بيروت، دارالمعرفة.

۴۷. شاهنشاهی عضدالدوله، فقیهی، علی اصغر، تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۴۷ ش.
۴۸. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (م. ۱۴۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۴۹. شرح الناسخ و المنسوخ لابن المتوج، قاری، سید عبدالجلیل حسینی، تحقیق محمد جعفر اسلامی، بنیاد علوم اسلامی.
۵۰. شرح دعای ندبه، حسنی طباطبائی، سید صدرالدین محمد.
۵۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ق.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۵۲. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، تهرانی، میرزا ابوالفضل، تحقیق علی موحد ابطحی، چاپخانه امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۰ش.
۵۳. صحیفه سجادیه، الامام علی بن الحسین (ع)، (م. ۹۴ق.)، قم، مؤسسه الامام المهدي (ع)، ۱۴۱۱ق.
۵۴. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ابن حجر هیتمی، احمد (م. ۹۴۷ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۵۵. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، تحقیق احمد موحدی قمی، قم، مکتبه وجدانی.
۵۶. عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (م. ۸۸۰ق.)، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سیدالشهداء، ۱۴۰۳ق.

۵۷. *الغدير في الكتاب و السنة و الادب*، امينى، عبدالحسين (م. ۱۳۹۲ق.)، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۳۹۷ق.
۵۸. *الغيبه*، طوسى، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقيق عبادالله تهرانى، على احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ق.
۵۹. *فتح القدير*، شوكانى، محمد بن على (م. ۲۵۰ق.)، عالم الكتب.
۶۰. *فرق الشيعه*، نوبختى، حسن بن موسى (م. ۳۱۰ق.)، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ق.
۶۱. *الفصول المهمه في معرفة الائمه*، ابن صباغ مالكي، على بن محمد (م. ۸۵۵ق.)، تحقيق سامى غريرى، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
۶۲. *فلاح السائل و نجاح المسائل*، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ۶۶۴ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۰۶ق.
۶۳. *في ظلال القرآن*، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ۱۳۸۶ق.)، بيروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۶۴. *القاموس المحيط*، فيروزآبادى، محمد بن يعقوب (م. ۸۱۷ق.)، بيروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۳ق.
۶۵. *الكافي*، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ش.
۶۶. *كتاب من لا يحضره الفقيه*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۰۴ق.
۶۷. *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في*

- وجوه التأویل**، زمخشری، محمود بن عمر (م. ۵۳۸ق.)، تحقیق محمد عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
۶۸. **کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب**، امین عاملی، سید محسن، (م. ۱۳۷۱ق.)، بیروت، دارالغدیر.
۶۹. **کمال الدین و تمام النعمه**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۷۰. **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال**، متقی هندی، علی (م. ۹۷۵ق.)، تحقیق بکری حیانی، صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۷۱. **لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)**، بغدادی، علی بن محمد (م. ۷۴۱ق.)، تحقیق محمد علی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۷۲. **ماضی النجف و حاضرها**، آل محبوبه نجفی، جعفر بن باقر، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۵۳ق.
۷۳. **مجمع البحرين**، طریحی، فخرالدین (م. ۱۰۸۵ق.)، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۷۴. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تحقیق عده‌ای از محققین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۷۵. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، هیثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.

۷۶. *المزار الكبير*، مشهدی، محمد بن جعفر (م. ۶۱۰ق.)، تحقیق جواد قیومی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۷۷. *المستدرک علی الصحیحین*، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه.
۷۸. *مصابیح الانوار فی حل مشکلات اخبار*، شبر، سید عبدالله (م. ۱۲۴۲ق.)، مطبعة الزهراء.
۷۹. *مصباح الزائر*، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۸۰. *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول عليه السلام*، ابن طلحه شافعی، محمد بن طلحه (م. ۶۵۲ق.)، تحقیق ماجد عطیه.
۸۱. *المعجم الاوسط*، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۸۲. *معجم البلدان*، یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (م. ۶۲۶ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۸۳. *المعجم الكبير*، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق حمدی سلفی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۸۴. *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ق.)، تحقیق کاظم مظفر، قم، دارالکتاب، ۱۳۸۵ق.
۸۵. *مکارم الاخلاق*، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.

۸۶. *ملتقى الاصفیاء فى مناقب الامام على و السبطين و الزهراء*، مکی، عبدالفتاح.
۸۷. *منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر*، صافی گلپایگانی، لطف الله، تهران، مكتبة الصدر.
۸۸. *الناسخ و المنسوخ*، ابن سلامة، هبة الله (م. ۴۱۰ ق.)، تحقيق موسى بنای علوان علی، بیروت، الدار العربية للموسوعات، ۱۹۸۹ م.
۸۹. *نشر الاعطار المحمدية فى الديار الاسلاميه*، کردی، محمد سعید.
۹۰. *نور البراهین او انیس الوحید فى شرح التوحید*، جزائری، سید نعمت الله موسوی (م. ۱۱۲ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۹۱. *نوید امن و امان*، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۰ ش.
۹۲. *الواقی*، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ ق.)، تحقيق سيد ضياء الدين حسینی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ ق.
۹۳. *وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى*، سمهودی، علی بن احمد (م. ۹۱۱ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۶ م.
۹۴. *هدية الزائرين و بهجة الناظرين*، محدث قمی (م. ۱۳۵۹ ق.)، قم، مؤسسه جهانی سبطين (ع)، ۱۳۸۳ ش.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
قرآن و تفسیر			
۱	تفسیر آیة فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیة التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیة الانذار	عربی	—
۵	پیامهای قرآنی	فارسی	—
حدیث			
۶	منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی
۷	غیبة المنتظر	عربی	—
۸	قیس من مناقب امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامة)	عربی	فارسی
۹	پرتوی از فضائل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	—	فارسی
۱۰	احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۱۱	احادیث الفضائل	عربی	—

فقه			
۱۲	توضیح المسائل	فارسی	—
۱۳	منتخب الاحکام	فارسی	—
۱۴	احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی
۱۵	جامع الاحکام در ۲ جلد	فارسی	—
۱۶	استفتائات قضایی	فارسی	—
۱۷	استفتائات پزشکی	فارسی	—
۱۸	مناسک حج	فارسی	عربی
۱۹	مناسک عمره مفرده	فارسی	عربی
۲۰	هزار سؤال پیرامون حج	فارسی	—
۲۱	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	فارسی	آذری
۲۲	احکام خمس	فارسی	—
۲۳	اعتبار قصد قربت در وقف	فارسی	—
۲۴	رساله در احکام ثانویه	فارسی	—
۲۵	فقه الحج در ۴ جلد	عربی	—
۲۶	هدایة العباد در ۲ جلد	عربی	—
۲۷	هدایة السائل	عربی	—
۲۸	حواشی علی العروة الوثقی	عربی	—
۲۹	القول الفاخر في صلاة المسافرين	عربی	—
۳۰	فقه الخمس	عربی	—
۳۱	أوقات الصلوة	عربی	—
۳۲	التعزیر (احکامه و ملحقاته)	عربی	—
۳۳	ضرورة وجود الحكومة	عربی	فارسی
۳۴	رسالة في معاملات المستحدثة	عربی	—
۳۵	التداعي في مال من دون بينة و لا يد	عربی	—

—	عربی	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	٣٦
—	عربی	حكم نكول المدعى عليه عن اليمين	٣٧
—	عربی	ارث الزوجة	٣٨
—	عربی	مع الشيخ جادالحق في ارث العصبه	٣٩
—	عربی	حول ديات ظريف ابن ناصح	٤٠
—	عربی	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	٤١
—	عربی	الرسائل الخمس	٤٢
—	عربی	الشعائر الحسينية	٤٣
أذرى	—	أنجه هر مسلمان بايد بدانند	٤٤
اصول فقه			
—	عربی	بيان الاصول در ٣ جلد	٤٥
—	عربی	رسالة في الشهرة	٤٦
—	عربی	رسالة في حكم الاقل و الاكثر في الشبهة الحكمية	٤٧
—	عربی	رسالة في الشروط	٤٨
عقاید و كلام			
—	فارسی	عرض دين	٤٩
—	فارسی	به سوى آفريدگار	٥٠
—	فارسی	الهيئات در نهج البلاغه	٥١
—	فارسی	معارف دين در ٣ جلد	٥٢
—	فارسی	پيرامون روز تاريخى غدیر	٥٣
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	٥٤
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	٥٥
—	فارسی	نیایش در عرفات	٥٦

—	فارسی	سفرنامه حج	۵۷
—	فارسی	شهادت آگاه	۵۸
—	فارسی	امامت و مهدویت	۵۹
—	فارسی	نوید امن و امان/۱	۶۰
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبه/۲	۶۱
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	۶۲
—	فارسی	معرفت حجت خدا/۴	۶۳
—	فارسی	عقیده نجات بخش/۵	۶۴
—	فارسی	نظام امامت و رهبری/۶	۶۵
عربی	فارسی	اصالت مهدویت/۷	۶۶
—	فارسی	پیرامون معرفت امام/۸	۶۷
آذری	فارسی	پاسخ به ده پرسش/۹	۶۸
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰	۶۹
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان/۱۱	۷۰
—	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت/۱۲	۷۱
—	فارسی	باورداشت مهدویت/۱۳	۷۲
انگلیسی	فارسی	به سوی دولت کریمه/۱۴	۷۳
عربی	فارسی	گفتمان مهدویت/۱۵	۷۴
—	فارسی	پیامهای مهدوی/۱۶	۷۵
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۷۶
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۷
—	فارسی	مقالات کلامی	۷۸
—	فارسی	صراط مستقیم	۷۹
—	عربی	الی هدی کتاب الله	۸۰

—	عربى	ايران تسمع فتجيب	٨١
—	عربى	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	٨٢
—	عربى	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	٨٣
—	عربى	لمحات في الكتاب و الحديث و المذهب	٨٤
—	عربى	صوت الحق و دعوة الصدق	٨٥
—	عربى	رد اذنبية خطبة الامام علي عليه السلام ، على الزهراء عليها السلام	٨٦
اردو / فرانسى	عربى	مع الخطيب في خطوطه العريضة	٨٧
—	عربى	رسالة في البدء	٨٨
—	عربى	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنى عشر عليهم السلام	٨٩
—	عربى	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	٩٠
—	عربى	من لهذا العالم؟	٩١
—	عربى	بين العلمين ، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	٩٢
—	فارسى	داورى ميان شيخ صدوق و شيخ مفيد	٩٣
—	عربى	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مكيال المكارم» و «منتقى الجمال»	٩٤
—	عربى	امان الامة من الضلال و الاختلاف	٩٥
—	عربى	البكاء على الامام الحسين عليه السلام	٩٦
—	عربى	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	٩٧
—	فارسى	پيام غدیر	٩٨
تربيتى			
—	فارسى	على ترين مكتب تربيت و اخلاق يا ماه مبارک رمضان	٩٩

—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۰۰
—	فارسی	با جوانان	۱۰۱
تاریخ			
—	فارسی	سیرحوزه‌های علمی شیعه	۱۰۲
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۰۳
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۴
—	فارسی	آینه جمال	۱۰۵
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۰۶
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۰۷
تراجم			
—	فارسی	زندگانی آیت‌الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی	۱۰۸
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۰۹
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۱۰
—	فارسی	فخر دوران	۱۱۱
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۱۲
—	فارسی	بزم حضور	۱۱۳
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۱۴
—	فارسی	صحیفة المؤمن	۱۱۵
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۱۶
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۱۷

مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۱۸
—	فارسی	شب‌پیرگان و آفتاب	۱۱۹
—	فارسی	شب عاشورا	۱۲۰
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۲۱
—	فارسی	با عاشورایمان	۱۲۲
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۲۳